

و در خاتمش نگینی نشانده بودند که خانه ازو روشن بود . لوحی^۱ زرین
 دید که^۲ در آن نوشته که «یکی از پادشاهان^۳ عرب بعد از چندین سال
 زیارت ما آید و بر ما جامه^۴ مطیب نفیس پوشانده و صفت و نسبتش را
 بر نهجی بیان کرده^۵ که بر مامون صادق بود و ایضا نوشته بود که «اگرچه
 در کالبد ما جان نباشد ما او را مہمانی کنیم^۶ این نوشته که در زیر زانوی
 من است^۷ برگردد و عذر به پذیرد^۸ و یکی از ان او خیانتی بکنده^۹ مامون^{۱۰}
 تواضع نمود و آن نوشته برگرفت و آن گنج نامه بود و چون برگشت
 خادم اذن زیارت خواست چون بدر^{۱۱} می آمد انگشتین را بگرفتند
 مامون گفت ناقص که باشد که خیانت بکند گفتند خادم چو تفحص کردند
 انگشتین ظاهر شد مامون باز گشت و انگشتین در دست شاه کرد
 و آیه کریمه ﴿ و ما الحیوة الدنیا الا متاع الغرور ﴾ را بر خواند و آن^{۱۲}
 خادم را سیاست فرمود .

- (۱) اس : در لوح ؛ (۲) اس : که نوشته اند ؛ (۳) اس : شاهان عرب بعد
 از چندین سال زیارت ما ؛ (۴) اس : کرده بود صادق نموده و گفته
 مہر چنسد ؛ (۵) اس : بسکنیم ؛ (۶) ب م : بست پای مترد او بر گیرد ؛
 (۷) اس : عذر پذیرد ؛ (۸) اس : مامون خدمت کرد لوح را بر گرفت
 گنج نامه عظیم یافت چون برگشت ؛ (۹) اس : بر آمد انگشتین را گرفت ؛
 (۱۰) اس : و خادم .

ذکر جمیل محمد کامران پادشاه بن بابر پادشاه^۱

نظم:

محمد است ورا^۲ نام چون رسول الله

چه نیک نام شهی لا اله الا الله

در تقویت جبل المتین شرع مبین^۳ تمشیت احکام سید المرسلین علیه

افضل^۴ الصلاة و السلام من الله العليم الغلام اهتمام^۵ تمام داشته و مهات

مظلومان را خود می پرسیده^۶ بدیوان نمی گذاشته؛

نظم:

بخود پرس احوال مظلوم را جدا ساز از انگین موم را

بدیوان میندا ز فریاد او که شاید ز دیوان بود داد او

و بسخاوت^۷ موصوف و به شجاعت معروف است در قندهار جنگ عظیم

با قزل باش^۸ کرد و بسیاری از لشکر ترکان را بکشت^۹ و تاریخش^{۱۰} این

مصراع گشت: ع:

(۱) ب م: بابر شاه؛ (۲) ب م: در نام؛ ع ا: ورا؛ (۳) ع ا: و؛ (۴) ع ا: علیه

الصلاة و السلام؛ اس: سید المرسلین اهتمام؛ (۵) ع ا: اهتمام می داشت؛ اس:

داشت؛ (۶) اس: می پرسیده؛ ع ا: خود پرسیده بدیگری نمی گذاشت.

(۷) ب م: به سخاوت و شجاعت معروف و موصوف بود؛ (۸) ع ا: او اس

« با قزل باش » ندارد بلکه ب م دارد؛ جنگی عظیم با قزل باش کرد؛ ع ا:

جنگ عظیم کرده بسیاری از؛ (۹) اس: کشت؛ (۱۰) ع ا: تاریخش

یزد..... کشت.

بزدل کامران پادشاه سام بزا

و نسبت ارادت بحضرت شیخ مطلق خواجه عبدالحق بن حضرت خواجگان^۱
 ابن حضرت خواجه ناصرالدین^۲ عید الله قدس سره^۳ داشت و حضرت
 خواجه عبدالحق شرف صحبت جد بزرگوار خود را دریافته^۴ اند و در پی
 روی ایشان طی^۵ مسالک طریقت کرده و^۶ پی به ممالک حقیقت برده^۷
 و مدتی بحسب تقدیر در هند متوطن بوده اند و از انجا آهنگ حجاز^۸
 کرده به طوف حرمین شریفین^۹ زادهما الله تشریفا مشرف گردیده^{۱۰}
 بعد از مراجعت از آن سفر^{۱۱} مبارک شرف مصافحه شریف ایشان
 بفقر دست داد^{۱۲} و کیفیت حصول این دولت عظمی چنان بود که
 وقتی که عبدالعزیز خان بملازمت عبداللطیف خان به سمرقند اسپ
 به طریق نیاز بحضرت خواجه فرستادند بی بصارتی از بی فراستی از خیل

- (۱) ع: ا: بزدل؛ (۲) ع: ا: خواجگان؛ (۳) اس: خواجه عید الله؛ (۴) ب: م: طاب مشواه؛ (۵) ع: ا: دریافته بوده اند؛ (۶) ب: م: طی مسالک؛ (۷) ع: ا: کرده پی به؛ (۸) ع: ا: برده اند مدتی؛ (۹) ب: م: راست کرده؛ (۱۰) ب: م: الشریفین؛ (۱۱) ب: م: گردیده اند؛ ع: ا: گردیده دران مقام ساکن بوده اند بعد از؛ (۱۲) ب: م: سفر خجسته اثر؛ اس: مراجعت سفر مبارک؛ ع: ا: سفر مبارک که سرف؛ (۱۳) اس: این عبارت «و کیفیت حصول این دولت عظمی الخ» دارد، ب: م: و ع: ندارد؛ ب: م: دست داد الله الحمد و المنة بیت.

اسپان خانی اسپ را برده که خالی در چشم داشته چشمش خالی از خطایی نه بوده ایشان بظرافت حمل کرده اند چون فقیر بملازمت رسید فرمودند که: خان شماها ظرافت کرده است کور فرستاده اند، گفتم: ازین واقعه فقیر را وقوف نیست، گفتند امثال این امور برای صدور فیوض می باشد شما چگونه صدارت خان می کنید که از صدور این امور بی خبر ظاهر می شوند، فقیر هر چند در معذرت کوشید بجز غضب ایشان بیشتر جوشید به خاطر رسید که اجداد اولاد را از روی عنایت حمایت می کنند مناسب آنست که بر روح پرفروش حضرت خواجه نقشبند توجه نموده مضمون این قطعه را که:

منم بنسده درگه نقشبندی چه یارای آنم (که) خوانند فرزند
سگ کوی رویم به بین جانب من که یبند سگ را بروی خداوند

تکرار کرده شود چون این معنی در خاطر قرار گرفت قهر ایشان به لطف مبدل گشته فرمودند که: یا تا مصافحه کنیم، فقیر از سر قدم ساخته رقم و دست مبارک ایشان را گرفته بشرف مصافحه مشرف گشتم:

چشم می دارند خلق دیدن رویت بخواب

تا خود این دولت نصیب دولت بیدار کیست

و همت^۱ عالی پادشاه بر کسب سعادت جاردانی بوده^۲ و از دولت فانی این جهانی^۳ بکلی پوشیده متوجه طواف کعبه معظمه و زیارت^۴ مدینه

(۱) ب م: و همگی آن پادشاه عالی جاه النخ؛ (۲) ع ا: بود از دولت؛ (۳) اس: این جهان؛ ع ا: جهانی؛ ب م: جهانی بکلی چشم؛ (۴) اس: و مدینه مکرمه.

مذکر احباب

مکرّمه گفته بعد از ادای مناسبك حج مقیم آن عتبه عالیّه گردیده است
و مر او را^۱ صفای دیگری دست داده؛

نظم:

شکر خدا که هر چه طلب کردم از خدا

بر منت های همت خود کامرانی شدم

بدان که مکه معظمه حاما الله تعالی^۲ در میان^۳ کوهها واقع شده و از جمیع
جوانب جبال برو مشرف است و کعبه مشرفه زادهها الله تعالی شرقاً در بطن
وادی است و بنایش از سنگ خاره^۴ سیاه است و از جمله آیات و بینات
که در شان آن نازل گشته یکی این است که اگر گرگ قصد آهو کند
چو آهو بزمین حرم در آید گرگ متعرض او نگردد، و مسجد حرام
در زمان خلیفه ثانی^۵ از خراسان راشدین رضی الله عنهم^۶ بنا شده^۷ امانه

(۱) ب م: مرور را صفائی دیگر حاصل کرده؛ اس: مرور را صفائی دیگری
روی داده

قبله هر کس که آمد کعبه کوئی حبیب

مرور را هر دم صفائی دیگر از وی حاصل است؛ (۲) ع ا: احوال مکه و کعبه
از «بدان که مکه معظمه» تا «خالد خراسان بوده» ندارند؛ ب م و اس این
عبارت دارد؛ (۳) اس: زادهها الله تعالی؛ (۴) اس: در وادی واقع شده که کوه
بر وی مشرفست و بنایش از سنگ سیاه الخ؛ (۵) اس: و بنایش از سنگ سیاه
و سفید است و از عجایب حرم آنست که گرگ الخ؛ (۶) اس: خلیفه ثانی
بنا شده؛ (۷) ب م: عنهم و عن کل الصحبة اجمعی؛ (۸) اس: بنا شده طولش
می صد الخ، این عبارت «امانه این مقدار» تا «سی صد» ندارد بلکه ب م دارد.

این مقدار که الحال نمودار است بلکه بغایت مختصر بوده و آنچه الآن ظاهر است از طول و عرض و اروقته^۱ و ابواب در ایام دولت خلفاء عباسی عمارت کرده شده و طول مسجد سی صد و هشتاد^۲ ذراع^۳ است و عرض سی صد و پانزده و مساحت^۴ مسجد حرام سی و دو جریب^۵ و نصف^۶ باشد تخمینا و اساطین مسجد چهار صد و شصت و چهار است و کعبه در وسط مسجد حرام^۷ است مربع شکل و در خانه در دیوار مشرقی^۸ است و آستانه در کعبه از روی^۹ زمین بقدر قامت مردی بلند قد مرتفع است^{۱۰} و در دو مصراع دارد و طول آن شش ذراع و ده^{۱۱} اصبع^{۱۲} است و عرض سه ذراع و هزده اصبع^{۱۳} و روی تخته را بصفاح نقره^{۱۴} پوشیده اند و مذهب و منقش گردانیده و طول کعبه^{۱۵} بیست و پنج^{۱۶} ذراع

(۱) ورقاء؛ (۱) نوعی کبوتر؛ ص ۸۳۸ فرهنگ آموزگار؛ ورقاء بفتح اول و قاف بر وزن بریا کبوتر خاک رنگ را گویند و گویند عربی است؛ (۲) اسن: خلیفه ثانی بنا شده طولش سی صد و هفتاد؛ (۳) ذراع بکسر؛ (۴) بازو، اندازه بازو؛ نیم گز؛ ص ۳۷۰ فرهنگ آموزگار؛ (۵) اس: مساحتش؛ (۶) جریب (ان اسم مکان) ده هزار متر (گز) - اصطلاح جریب در ایران از حیث مقدار باهم متفاوت است در اینجا منظور جریب رومی و قانونی است؛ ص ۲۵۱ فرهنگ آموزگار؛ (۷) اس: نیم تقریبا؛ (۸) اس: واقع؛ (۹) اس: از طرف مشرقست؛ (۱۰) اس: و از زمین بقدر قامت يك مرد واقع است؛ (۱۱) اس: است و در دو؛ (۱۲) اس: دو اصبع؛ (۱۳) اصبع (جمع اصابع بفتح همزه و کسر با) انگشت ص ۸۳ فرهنگ آموزگار؛ (۱۴) اس: است و آن را؛ (۱۵) اس: نقره مطایع بذهب پوشیده اند طول کعبه؛ (۱۶) اس: معظه؛ (۱۷) اس: بیست و چهار ذراع و شبر است.

مذکر احباب

است و عرض آن بیست و يك ذراع و شبری^۱ و ارتفاعش^۲ بیست و هفت ذراع^۳ بنه گز شرع بیست و چهار انگشت معتدل است^۴ و حجر اسود بر^۵ رکن شرقی است نزدیک بر در خانه بر زاویه دیوار و آن مقدار سر آدهیست و سیاه است و باقیش که در دیوارست سفید است^۶ و گویند در زمانی که عبدالله بن زبیر^۷ تجدید عمارت کعبه می کرده طول حجر اسود معلوم^۸ شده سه ذراع بوده و ارتفاع حجر اسود از^۹ روی زمین دو ذراع و ثلث ذراع است و میزاب^{۱۰} یعنی ناردان کعبه در^{۱۱} وسط شمالی است و مقدار چهار ذراع تقریباً^{۱۲} از دیوار بیرون آمده است^{۱۳} و وسعت و ارتفاع جانبین آن هر يك هشت اصبع است

(۱) اس : بیست و سه ذراع و شبری؛ (۲) شبر بکسر با (ا) و جب . مساحت میان انگشت بزرگ دست تا انگشت کوچک در حال باز بودن انگشتان؛ ص ۶۷ فرهنگ آموزگار؛ در عربی و جب بدست را گویند و آن از دست مقداری باشد ما بین انگشت کوچک و انگشت بزرگ ص ۷۰۶ برهان قاطع مطبوعاتی امیر کبیر؛ (۳) اس : ارتفاع آن؛ (۴) اس : این عبارت « بنه گز شرع . . . معتدل است » ندارد؛ هفت ذراع و حجر اسود؛ (۵) ب م : لا اله الا الله؛ (۶) ب م : در رکن شرقی است نزدیک به کعبه و آنچه ظاهر است مقدار وی است و لونها سیاه است و باقیش که در میان دیوارست سفید است؛ (۷) اس : است در زمانی عبدالله بن زبیر عمارت کعبه می کرده؛ (۸) ب م : رضی الله عنهما؛ (۹) اس : را معلوم کرده اند؛ (۱۰) اس : حجر اسود دو ذراع و میزاب بر وسط؛ (۱۱) میزاب (ان) ناردان، جای عبور آب بام ص ۷۹۲ فرهنگ آموزگار؛ (۱۲) اس : میزاب بر وسط دیوار است و مقدار؛ (۱۳) ذراع از دیوار؛ (۱۴) اس : آمده و کشادگی و ارتفاع دو جانب او هر يك .

مذکر احباب

و بطن و ظهر^۱ او را به صفائح ذهب پوشیده اند و مقام حضرت^۲ ابراهیم علیه السلام سنگ سفید است مربع الجوانب و بلندی آن سنگ ثلثان ذراع است قدری زیاده و اثر قدم مبارك آنحضرت علی نبینا و علیه السلام بر آن سنگ ظاهر است و آن نیز از جمله آیات بینات است و عمق اثر آن^۳ قدم هفت اصبع است^۴ و چاه زمزم محاذی^۵ در کعبه است و قطر سر آن سه ذراع^۶ و ثلثان ذراع است پس دورش یازده ذراع و کسری باشد و عمق آن بقولی چهل و هفت ذراع و اکثر او اقل از شصت نیز گفته اند و علی حسب اختلاف الأزمنه (و لکل وجهه هو مولیها) (پاره دوم سورة البقر) و از^۷ جمله غرائب که آن نیز از آیات بینات است آنسکه کبوتران حرم اکثر در طیران چون به محاذات^۸ خانه رسد بر يك جانب روند و از بالای کعبه نگذرند^۹ و هر جانب دیوار کعبه که از باران تر شود به لادی^{۱۰} که محاذی آن دیوار است ارزانی و فراخی شود،

(۱) اس: بطن او را؛ (۲) اس: مقام ابراهیم علی نبینا و علیه السلام سنگیست و عمق اثر آن قدم الخ؛ (۳) ب م: اثر قدم؛ (۴) اس: در محاذات در خانه است؛ محاذی (صف) رو برو در برابر. در قبال ص ۶۸۹ فرهنگ آموزگار؛ (۵) اس: ذراع است و ثلثان الخ؛ (۶) اس: عمق آن چهل ذراع است از عجائب کعبه آنست الخ؛ (۷) ذراع است از عجائب کعبه آنست که مرغ در طیران بر بالای کعبه نگذرد و چون به محاذات خانه رسد بر يك جانب رود؛ (۸) محاذ - برهان قاطع و فرهنگ آموزگار لفظ و معنی ندارد درج لغات هائے دیگر؛ (۹) اس: رود چو باران بر يك دیوار کعبه بارد ارزانی و فراخی در آن موضع بود که در آن جانب است و کوه ابو قیس؛ (۱۰) لاد پروزن شاد، بمعنی دیوار باشد چه سر لاد سر دیوار، و بن لاد بن دیوار را گویند؛ و بنیاد و بنای دیوار را نیز گفته اند و اصل هر چیز را هم گویند، و در مقام سبب و جهت نیز گفته می شود، مثل =

مذکر احباب

و کوه ابو قیس^۱ نزدیک ترین جمله جبال است بکعبه و گویند اول کوهی که در زمین ظاهر شده آن بوده . نقل کرده اند که هر کس^۲ بر آن کوه کله گوسفند پخته بخورد او را در آن سال درد سر نباشد ، و از خواص مدینه مکرمه آنست که هر کس بدنجا^۳ در آید اول وهله^۴ رائحه طیبه بمشام او می رسد و عطرها را در^۵ مدینه بوی خوش بیشتر بود از اماکن دیگر و در^۶ مدینه چاهی است که چون مریض بدان^۷ آب در آید شفا یابد و چون جناب^۸ مخدومی خدمت مولانا عبدالرحمن جامی^۹ قدس سره بشرف^{۱۰} زیارت مشرف شده اند و این غزل خود^{۱۱} را به يد شریف خویش آنجا نوشته اند و بر دیوار ثبت کرده اند :

اینکه هر گاه گویند : لاد برین ، مراد این باشد که بنا برین و بدین سبب و ازین جهت و هر چینه ورده را نیز گویند از دیوار گلی که بر بالای هم گذارند ؛ ص ۱۰۲۵ برهان قاطع مطبوعاتی کبیر ؛ لاد (۱) بنا ، ساختمان ایوان ص ۶۴۳ فرهنگ آموزگار ؛ لاد بر این (قی علامت قید) کلمه ربط بنا برین درین صورت باین حال ایضا فرهنگ آموزگار .

(۱) اس : ابو قیس آنجاست چنین گویند که هر که الخ ؛ (۲) هر که بر آن کوه کله بریان خورد ؛ (۳) اس : که در آنجا در آید رائحه طیبه بمشام ؛ (۴) اس : عبارت « اول وهله » ندارد ب م دارد ؛ وهله بفتح واو و لام (۱) دفعه (اول وهله او را دیدم) ص ۸۵۶ فرهنگ آموزگار ؛ (۵) بوی در مدینه بیشتر از جائے دیگر باشد ؛ (۶) اس : در آنجا چاهیست ؛ (۷) اس : مریض در آید ؛ (۸) اس : چون جناب مولانا ؛ (۹) ب م : مولانا عبدالرحمن بشرف زیارت ؛ (۱۰) اس : مشرف بشرف طواف شده اند و این غزل ؛ (۱۱) غزل را به يد شریف بر دیوار حرم نوشته اند .

مذکر احباب

این زمینی است که سر منزل جانان بوده
مطرح^۱ نور رخ آن مه تابان بوده
این زمینی است که هر جا خس و خوار است درو
بیش ازین رشته بجایش گل و ریحان بوده
این زمینی است که هر شیب و فرازی که دروست
جای آمد شد آن سرو خرامان بوده
می دهد خاک درش خاصیت آن آب^۲
که نصیب حضر از چشمه حیوان بوده
جان بجای به حقیقت زمین آب و هواست
گر بصورت گلش^۳ از خاک خراسان بوده
و در همه حال آن پادشاه حمید خصال از ملاقات فضلاء خالی نبوده^۴
و بشعرا و ندما^۵ به ابتهاج^۶ و التفات تمام ملاقات می نمود و بزبان فارسی
و ترکی اشعار نیکو دارد و دیوان غزل ترتیب کرده و این غزل از مقالات
شریف اوست^۷؛

نظم:

باز دامان خود آن سرو به بالا زده است
کس بدامانش مگر دست تمنا زده است

(۱) مطرح بفتح میم و را (ا م - اسم مصدر) طرح . جزء دستور . مورد بحث ص ۷۳۹ فرهنگ آموزگار؛ برهان قاطع ندارد؛ (۲) اس : آیم؛ (۳) ب م و اس : گلشن؛ (۴) ع ا : کامران شدم و در همه احوال از ملاقات؛ اس : جناب پادشاه در همه احوال از ملاقات؛ (۵) ع ا : نبود؛ (۶) ب م و اس : ندما؛ (۷) ع ا : بشعرا توجه تمام می نمود؛ اس : به بهجت تمام التفات می نمود این غزل از گفتار شریف اوست؛ (۸) اس : پادشاه گیتی پناه است .

کشش عشق بود این که مه کنعانی
عاقبت دست بدامان زلیخا زده است
کامران از چه سبب هوش بدان مغیچه داد
گر نه از ساغر بخت می صبا زده است
وله:

چون بمقصود نشد هیچ کسی رهبر ما بعد ازین خاک در پیر مغان و سرما
و این غزل ترکی نیز از کلام بلاغت نظام اوست؛
نظم:

اشتیب حسنونک صفامین بولسام زار نیک سنیک
یارب اولغای مومیسر بزکا دیدار نیک سنیک
ای مسیحا دم تپتور کیل مژده وصلیکنی کیم
اولکای تیش فراقیک ایجرا بیار نیک سنیک

(۱) اس: گر نه او دیر مغان ساغر صبا؛ (۲) ب م و اس این شعر «وله چون
بمقصود نشد... سرما» ندارد از ع ا مهیا شده؛ (۳) ع ا: اوست

اشتیب حسنونک صفاتین لولیشام زار نیک سنیک
یارب اولغای مومیسر بزکا دیدار نیک سنیک
ای مسیحا دم میتور کیل مژده وصلیکنی کیم
شکر افشان بولغالی لعل شکر بار نیک سنیک
شو قدین پروانه دیک پاشنیکدین ایورولسام فی تانک
تیره کونکلو منی بار ولسا شمع رخسار نیک (سنیک)
کامران خسرو کبی شعر نیک تا یار حسن قبول
چونکه بار دور حسن اهلی وصف اشعار نیک سنیک

کوز لایم گوهر فشان بولدی اینکدنگ کسم سخاب
 شکر افشان بولغای لعل شکر بار نیک سنینک
 شو قدتن پروانه دیک باشنیکدین ابور لاسام فی پاک
 تیره کونکلوم فی یار و نسا شمع رخسار نیک سنینک
 کامران خسرو کپی شعر نیک تا یار حسن قبول
 چونکه بار دور حسن اهلی وصفی اشعار نیک سنینک
 و در آن مکان شریف مرغ روحش بال^۱ ارتحال کشاده از قفس تن
 با کبوتران حرم طیران نموده مترنم این مقال بوده ؛

بیت :

جز سرکوی تو یارا نیست ماوای^۲ دگر
 مردن آن جا به که بودن^۳ زنده در جای دگر
 و مرقد معلائش در گورستان^۴ مغلان است^۵ غفر الله له و لوالدیه^۶ .

^۱ ذکر جمیل محمد عسکری میرزا بن محمد بابر پادشاه

بادشاه^۷ زاده خوش طبع بود^۸ و بفضل^۹ میل تمام داشت و فضلاء

را بی رعایتی نمی گذاشت^{۱۰} ، روزی چند به تقدیر خداوند جل و علا^{۱۱}

(۱) ب م : از قفس تن پاک ارتحال کشوده و با کبوتران محترم طیران نموده
 مترنم باین مقال بوده ؛ (۲) ع ا : ما و ای ؛ (۳) ع ا : بودن زنده ؛ (۴) ع ا :
 گورستان معلاست ؛ (۵-۶) ع ا ندارد ؛ (۶) ع ا : محمد عسکری بن بابر پادشاه ؛ اس :
 میرزا عسکری بن بابر پادشاه ؛ (۷) ب م : میرزای مذکور ؛ (۸) ب م : بوده
 و بفضل^۹ میلی تمام داشته و ایشان را ؛ (۹) ع ا : بود و بفضل^{۱۰} میل تمام داشت
 و ایشان را ؛ (۱۰) ب م : نمی گذاشته ؛ (۱۱) اس : عز و جل .

مذکر احباب

به قبه الاسلام بلغ تشریف آورد^۱ از آنجا بشوق^۲ تمام آلام طریق را راحت دانسته و از سرزنش خار مغیلان^۳ باك نداشته و از خوف و خطر احتراز نکرده از راه راست آهنگ حجاز نموده^۴ و الم بوادی فراق او را به وادی شعر^۵ آورده احوال وارده را^۶ در کسوت نظم ایراد می نموده^۷ و این غزل از آن جمله است :

نظم^۸ :

تا کرد خدا روزی من وادی غم را
در عشق صلاح^۹ است عرب و عجم را
بچون چو نظر کرد سوی ناقه لیلی
از دیدن او کرد فراموش الم را^{۱۰}
گفتی برخش ماه تمام است برابر^{۱۱}
در حضرت او عرض مکن دعوی کم را

- (۱) اس : تشریف آورده از راه راست آهنگ حجاز نموده الخ ؛ ب م :
قدم آورده بود و از آنجا ؛ ع ا : آورد از آنجا ؛ (۲) ع ا : بمیل تمام الم راه را
راحت دانسته ؛ (۳) ع ا : مغیلان احتراز ناکرده ؛ (۴) ب م : حجاز نموده است
و آلام بوادی ؛ (۵) ب م : شعرا ؛ (۶) ب م : وارده در ؛ اس : در کسوت
نظم تا کرد الخ ؛ (۷) ب م : می نموده است ؛ (۸) ع ا : بیت ؛ (۹) حاشیه :
صلاح ؛ صلاح - بفتح (ام) درستی . آرامی . آراستگی (برابر فساد) ص ۹۲ ؛
فرهنگ آموزگار ، صلاح بفتح (ا) ندا . بانگ دعوت ایضا فرهنگ آموزگار ؛
(۱۰) ع ا « الم را بر لوح مناردم - لوح و قلم راه این شعر ندارد ؛ (۱۱) ع ا :
تمام است مه نو .

چون عسکری ای مه هوس^۱ روی تو کردیم

در عالم هستی چو نهادیم قدم را

و در راه حج^۲ چون از بلاد شام چند منزل بجانب مکه طی کرده بود که از عالم فانی به ملک باقی جاودانی انتقال نموده جسد بی حسد او را در جوار برادرش کامران پادشاه در مکه برده دفن کرده اند:

بر لوح مزارم به نویسد ز بد و نیک

آنکس که براند رقم لوح و قلم را

ذکر جمیل محمد هندال^۳ میرزا بن محمد بابر پادشاه

جوانی بود به شجاعت موفور^۴ و بسخاوت مشهور و در الوس

چغتائی^۵ سخاوتش ظهور تمام^۶ دارد، مربی^۷ فضلاء و مقوی صلاحا بوده

بخط خوب^۸ بسیار مائل بوده و در جمع کردن کتب سعی بلیغ

(۱) ب م: هوس تو کردیم؛ (۲) ا س: در راه مکه معظمه و دیعت حیات سپرده به

بر لوح مزارم به نویسد ز بد و نیک آنکس که بداند رقم لوح و قلم را

(۳) ب م: این شعر میرزا عسکری ندارد؛ ع ا: بعد شعر «بمنون چو نظر کرد

... فراموش الم را» دارد؛ اس: در خاتمه حال میرزا عسکری بطور شعر آخر

دارد؛ (۴) ع ا: هندال پادشاه بن بابر پادشاه؛ (۵) ع ا: موفور مشهور است؛

اس: مشهور است؛ (۶) ب م: سخاوت و شجاعت او؛ (۷) اس: تمام؛ (۸) ب م:

دارد و کمان او را هیچ کس نمی توانست کشیده بغایت رحیم دل و خوش

خلق بود و فضلا و صلاحا تربیت می نمود و بخط الخ؛ (۹) ب م: بخط خوب

بسی میل داشت و می شناخت و در گرد کردن کتب؛ اس: بسی مائل می

نموده و در جمع.

مذکر احباب

می فرموده^۱ وقتی که پادشاه در بنگاله^۲ توقف نموده اند اعدا مخالفت کرده اند بنا بر مصلحت ملکی خطبه^۳ بنام خود خوانده ملقب به پادشاهی گشته و شیخ پور^۴ را که معتقد همایون پادشاه بود به جهت ضبط^۵ ملك^۶ گشته^۷؛

بیت:

رخنه گر ملك سر^۸ افکنده به

لشکر بد عهد پراکنده بسه

^۹ بعد از مراجعت پادشاه باز^{۱۰} که خدمت بر میان بسته در^{۱۱} خیل ملازمان^{۱۲} بطریق سابق بخدمت^{۱۳} مشغول بوده^{۱۴} مدتی در بدخشان^{۱۵} حکومت می نمود^{۱۶} طبع^{۱۷} سلیم و ذهن مستقیم داشته و این رباعی را بغایت^{۱۸} نیکو فرموده است:

(۱) ع: می نموده؛ (۲) ب: م: هنگامه بوده فی الجمله خلی در مملکت روی نموده اعدا آغاز مخالفت کرده اند بنا بر مصلحت ملکی خطبه شهر یاری... ملقب به پادشاه گشته؛ ع و اس متفق اللفظ اند؛ (۳) اس: خطبه ملکی؛ (۴) ع: شیخ پور؛ (۵) ع: حفظ ملك؛ (۶) اس: ضبط مملکت؛ (۷) ب: م و اس: گشته؛ ع: مقتول گردانیده نظم؛ (۸) ب: م: سپر؛ ع: او اس: سر؛ (۹) ب: م: و؛ (۱۰) اس: پادشاه کمر؛ (۱۱) ب: م: و در؛ (۱۲) ع: او اس: «بطریق سابق» ندارد؛ (۱۳) ب: م: در خدمت؛ (۱۴) ب: م: و؛ (۱۵) ب: م: یا سر پادشاه؛ (۱۶) ب: م: می کرده؛ (۱۷) ع: طبع نیکو داشت این رباعی را؛ اس: طبع خوب داشته و این رباعی را؛ (۱۸) ع: بسیار خوب گفته رباعی؛ اس: این رباعی را مرغوب گشته.

رباعی :

زان قطره شبنم که نسیم سحری از ابر جدا کند به صد حیه گری^۱
تا بر رخ گل چکاند ای رشک پری ^۲حقا که هزار بار پاکیزه تری
در^۳ جنگی که میان برادران شده مقتول گشته .

ذکر جمیل ابراهیم میرزا بن سلیمان^۴ بادشاه بن خان میرزا

ابن سلطان محمود میرزا بن سلطان ابو سعید گورگانی^۵

^۶پادشاه زاده خوش طبع بوده^۷ و بفضلاء میل^۸ تمام می نمود و^۹ طبع
خوشش در سخنوری بی مانند بوده^{۱۰} پیوسته در ترویج^{۱۱} فضل و ابواب
تلفظ بر رخ^{۱۲} فقرا کشودی و در بذل دراهم ید یضا نمودی .^{۱۳} روزی

- (۱) ب م : رباعی - شعر اول تا بر رخ گل الخ و شعر دوم زان قطره شبنم ؛
(۲) ع ا : لر می ؛ (۳) ب م : در آن جنگی ... واقع شده کشته گشته و شهادت
یافته ؛ ع ا و اس : متفق اللفظ ؛ (۴) ب م : سلیمش شاه ؛ ع ا : سلطان محمود
مرزا ... بادشاه زاده الخ ؛ (۵) ب م : گورگان ؛ (۶) ب م : میرزا ابراهیم
مذکور ؛ (۷) اس : بود به فضلاء ؛ (۸) ب م : و بصحبت فضلاء میل تمام داشته و ؛ ع ا :
بوده و بفضلاء مائل می نموده طبع ؛ (۹) ب م : داشته و در سخن وری و سخن دانی
مانند بوده و پیوسته ؛ (۱۰) ب م : بود پیوسته ؛ ع ا : بوده پیوسته ؛ (۱۱) ب م :
پیوسته اهل فضل می نموده ؛ ع ا : ترویج فصل فضلاء بود می ؛ اس : ترویج .
ترویج (مص) - راحتی دادن - راحت کردن ص ۲۰۶ فرهنگ آموزگار ؛
(۱۲) ب م : بر روی صلیحا و فقرا می کشوده ، (۱۳) ب م : و ع ا : این عبارت
« روزی مشاعره می کرده ... ملال سپرس » ندارد ، از اس مهیا شده .

مذکر احباب

مشاعره می کرده آن قطعه گفته :

شاهها تو شاعری و نه در پایه منی
من آفتاب عرشم تو سایه منی

میرزا در بدیهه گفته :

از اشتران و بس قرن یک اشتر منم
من در قطار ترم و تو مایه منی

وله :

بخانه مژه از اشک سرخ بر رخ رزد
نوشته ام غم دل رنگ بین و حال پیرس

ملالتیست دلم را اگر کنم تقریر

تو هم ملول شوی موجب ملال پیرس

۱ اتفاقا از آنجا که تمنای سلطنت است از بدخشان به طمع^۲ بلخ آمده
کام حیات را به زهر^۳ عات تلخ گردانیده^۴ و در هنگام قتل این رباعی
را گفته^۵ :

رباعی :

ای لعل بدخشان ز بدخشان رفتی

تابنده^۶ چو خورشید درخشان رفتی

(۱) ع او اس این عبارت « اتفاقا . . . سلطنت است » ندارد؛ از ب م مهیا شده؛

(۲) ب م : به طبع ؛ (۳) ع ا : بر تو ؛ (۴) اس : ساخته ؛ (۵) ع ا : خوانده ؛

(۶) ب م : مانده خورشید .

در دهر چو خاتم سلیمان بودی
افسوس که از دست سلیمان رقی
اشعار فارسی و ترکی خوب بسیار دارد و این مطلعش مشهور است؛
بیت:

سنبل زلفش دلم را^۱ رام توانست کرد
شاخ نازک بود مرغ آرام توانست کرد
رباعی^۲:

آئینه رخسار تو خورشید نماست
خط رخت از سبزه تر روح فراست
هر کس که برخ دید خط سبز تو گفت
سالی که نکوست از بهارش پیداست
^۳ و این مطلع ترکی نیز بآن جناب نسبت می کنند؛ مطلع:

^۴ هجر و درد و محنتی کیمکا ایای یار سیز
چاره کاریمنی کیمدین انستانین دلدار سیز

(۱) ب م: نه دل را، ع ا: دلم را؛ (۲) ب م: «این رباعی» ندارد، از ع ا
معیاشده؛ (۳) اس این عبارت و مطلع ترکی ندارد؛ ع ا: بهارش پیداست -
هجر و درد و؛ (۴) ع ا:

هجر و درد و محنتینی کیمکا ایای یار سیز
چاره کاریمنی کیمدس اسائین دلدار سیز

فصل دوم از باب دوم

مقاله در ذکر سلاطینی که در قید حیات اند

ذکر جمیل سلیمان شاه میرزا بن خان میرزا

نسب عالی آن پادشاه جم جاه علو تمام دارد و نسبت سیادتش به^۱ میر خاموش می رسد و کسی را در آن معنی^۲ نیست و به خانان مغول نیز قرابتش قریبه^۳ است و مدتی است که در بدخشان خطبه بنام همایون خود خوانده بر تخت عزت کامران^۴ است باوجود^۵ حصول فراغت به مرام جسمانی فانی ملتفت می گردد و پیوسته به درویشان صاحب حال^۶ صحبت داشته اوقات شریف را راتگان^۷ نمی گذارد چنانکه^۸ گفته اند:

عمری تو گنج و هر نفس از دی یکی گهر

گنجی چنین نفیس^۹ مکن راتگان تلف

- (۱) ع ۱: فصل دوم از باب دوم؛ اس: فصل اول از باب اول؛ (۲) اس: و در ذکر جهاتی سلاطین که در قیداند و بر سریر دولت متمکنند؛ (۳) ع ۱: ذکر جمیل سلیمان شاه نسب عالی الخ؛ اس: پادشاه جم جاه سلیمان شاه پادشاه شانت عالی پادشاه جم جاه؛ (۴) ب م: از جانب والده به میر خاموش؛ (۵) ب م: باب انکاری؛ (۶) ع ۱: قریب؛ (۷) ب م: و مدتی که در بدخشان به طالع همایون خود بر تخت عزت سلطنت کامران است؛ (۸) اس: نشسته است؛ (۹) ب م: و باوجود؛ (۱۰) ب م: صاحب ذوق و حال صحبت می دارد و اوقات با برکات؛ (۱۱) ب م: چنانکه گفته اند؛ ع ۱: نمی گذارد نظم؛ (۱۲) ب م: عظیم.

مذکر احباب

و به مشایخ چشتی ارادت^۱ قوی دارد و گویند یکی از مشایخ مذکوره^۲
چون^۳ پادشاه را در صغر سن در هند دیده گفته^۴ که من مامورم^۵
باجازت^۶ این طفل؛

نظم:

چو به طفلیش بدیدم به نمودم اهل دین را
که شود بلای جانها به شما سپردم این را
اکنون ثمره آن^۷ نظر خیر اثر ظاهر گشته است که قدم در جاده
ارشاد نهاده طلاب را بقلاب محبت کشیده هدایت می نماید؛

نظم:

پادشاهی ذوق معنی بردن است نی به جور و ظلم دنیا خوردن است
یوسف خان که از مقربان پادشاه بود گفت که گاهی يك روز تمام حال
بر پادشاه غلبه می کند چنانکه به خود نمی تواند پرداخت در^۸ اوقات
نماز به شعور می آید و^۹ چون فارغ می شود باز همان^{۱۰} حال عود
می کند^{۱۱} گاهی بشعر توجیهی می کند و این مطلع^{۱۲} لطیف بآن پادشاه
شریف منسوب است .

(۱) اس : ارادتی ؛ (۲) ب م : آن سلسله ؛ (۳) ب م : آن ؛ (۴) ب م : فرمود ؛
(۵) ع ا : ماء مورم ؛ (۶) ب م : به تربیت و اجازت ؛ (۷) ع ا : ازان نظر خیر
اثر ثمر ظاهر گشته ؛ اس : اثر آن نظر خیر ثمر ؛ (۸) ع ا : می کند که بخود ؛
(۹) ع ا : و در ؛ (۱۰) ع ا : می آید چون ؛ (۱۱) ب م : همان ؛ (۱۲) ب م :
این عبارت و گاهی بشر می کند « ندارد ؛ (۱۳) ع ا : این مطلع شریف ه
پادشاه منسوب است .

مطلع^۱:

دلم بگرفت از کار جهان ساقی بده جامی

که يك ساعت یابد این دل سرگشته آرامی

سن شریفش^۲ به پنجاه و پنج رسیده^۳.

ذکر جمیل میرزا^۴ ابو القاسم بن محمد کامران پادشاه

صورت خوش و سیرت دلکش دارد آثار کامرانی و ریاست از طالع

همایونش پیداست و فرکشورستانی و فراست از اطوار موزونش هویدا^۵

و به واسطه^۶ مصلحت^۷ ملکی ذات ملکی^۸ صفاتش در قلعه گوالیار که

حصن حصین^۹ و حصار متین بلاد هند است محبوس گشته^{۱۰}؛ مصراع^{۱۱}:

چو عندلیبان قفس^{۱۲} ور مانده از گفتار خود

^{۱۳} با وجود این حال پیوسته به کسب کمال مشغول بوده^{۱۴} اوقات شریفش^{۱۵}

را ضائع نمی نموده^{۱۶} و بشعر التفاتی می فرموده^{۱۷} و این مطلع از اشعار

(۱) ع: ا: مطلع؛ (۲) ب: م: شریف از پنجاه و پنج تجاوز نموده امید است که

در تراید باشد انشاء الله تعالی؛ (۳) رسیده؛ ا: س: شده؛ (۴) قاسم میرزا بن

کامران پادشاه؛ (۵) ع: ا: است؛ ب: م: و به واسطه؛ (۶) ب: م: مصالح امور

ملکی؛ (۷) ب: م: ذات صفاتش؛ (۸) ب: م: حصن حصین متین بلاد هند

است؛ ع: ا: حصن حصین و حصار متین؛ ا: س: بلاد متین هند است؛ (۹) ع: ا:

محبوس است؛ (۱۰) ب: م: ع؛ (۱۱) ب: م: قفس - بعرب قفس، بصاد بی نقطه

ص ۸۵۸ برهان قاطع اجاب مطبوعاتی کبیر؛ (۱۲) ب: م: و؛ (۱۳) ع: ا: و؛

(۱۴) ع: ا: شریف؛ (۱۵) ع: ا: نمی گذاشته؛ (۱۶) ع: ا: می نموده.

نظم^۲:

ندارد کس ز خوبان ساعدی کان نازنین دارد
ز خوبی آنچه باید^۳ ماه من در آستین دارد

وله:

اندک استغای او عشاق را دل خون کند

گر بقدر حسن استغنا کند کس چون کند

فصل اول^۴ از باب اول

در ذکر جماعتی که فقیر ایشان را ندیده^۵ و ایشان به^۶

سن شیخوخت رسیده در بخارا مدفونند

ذکر جمیل سند^۷ المحدثین خواجه مولانا^۸ بن روز بهان اصفهانی

از اعیان اصفهان است^۹ که اعظم البلاد عراق عجم است و او را کیقباد

(۱) ع: دلفریب دلفریب؛ (۲) اس: کابلی دعوی کرد که این دو مطلع از آن من

است چون شاهی ندانست از دعوی گذشت؛ (۳) ب م: دارد؛ ع: باید؛

(۴) اس: فصل دوم از باب اول؛ (۵) اس: ملازمت نموده؛ (۶) ع: ندیده

و به سن شیخوخت رسیده در بخارا؛ اس: سن شیخوخت رسیده؛

(۷) ع: اس: سند المحدثین؛ ب م و اس: سند المحدثین؛ (۸) ب م: خواجه مولانا

روز بهان اصفهانی؛ ع: خواجه مولانا بن روز بهان از؛ اس: خواجه مولانا

بن روز بهان اصفهانی؛ (۹) ب م: بوده.

دار الملك خود ساخته بود^۱ بعضی از اقلیم چهارم می^۲ شمارند اما نزد حکماء از اقلیم سیوم^۳ است و دور باروش^۴ بیست و یک هزار گام است. طولش از جزائر خالدات قوم است و عرضش^۵ لب طالع عمارتش خوش^۶ است و هوایش باعتدال^۷ و خاکش به مرتبه نیکو است که هر چه درو^۸ دفن کنند بزودی تباه نگردد^۹ و غیر از انار همه میوهایش^{۱۰} خوب می شود و آن^{۱۱} نیز از خوبی هوا است و درو عمارات عالیه بسیار است از آن^{۱۲} جمله مدرسه سلطان محمد سلجوقی است که اکنون مرقد^{۱۳} اوست و^{۱۴} در آستانه عمارت مهتر بتان هند را بر او افکنده است و آن بت به^{۱۵} وزن قریب بده هزار من است و مشرکان به وزن آن^{۱۶} بت مروارید اعلامی^{۱۷} داده اند و بجهت ناموس دین

(۱) ع: ا: دار الملك نموده؛ اس: دار الملك ساخته؛ (۲) ع: ا: و؛ (۳) ع: ا: چهارم شمارند؛ ب: م: می شمارندش؛ (۴) ع: ا: به نزد؛ (۵) ع: ا: سیم؛ (۶) ب: م: و ع: ا: و اس: بارویش؛ دراصل؛ باروش بارو (ان) کلات، دیوار بلند حصار ص ۱۱۸ فرنگک آموزگار؛ بارو به وزن جارو، حصار و قلعه را گویند ص ۱۴۹ برهان قاطع؛ (۷) ع: ا: است قوم و عرضش از خط استوی . . . شهر است عراق النخ؛ اس: و عرضش از خط استوی و هوایش باعتدال است النخ؛ ب: م: و عرضش لب طالع عمارتش خوش (ن قوس) است و هوایش النخ؛ (۸) ب: م: حاشیه قوس؛ (۹) اس: است؛ ب: م: باعتدال و؛ (۱۰) اس: درو می؛ (۱۱) ب: م: نکند؛ اس: نگردد؛ (۱۲) اس: میوها؛ (۱۳) اس: این؛ (۱۴) اس: ازین جمله؛ (۱۵) اس: خوابگاه؛ (۱۶) ب: م: در آستانه؛ اس: بر آستانه؛ او مهتر بتان هند را بر او افکنده اند؛ (۱۷) اس: قریب بوزن؛ (۱۸) مشرکان بوزن او در پها مروارید داده اند و آن را ناموس دین فروخته؛ (۱۹) اعلام =

مذکر احباب

و رواج اسلام آن بت را مقروخته؛

نظم:

غم دین خور که غم غم دین است

همه غمها فرو تر از این است

و مولانا عبد العلی برجندی نوشته که در اصفهان مسجدی است که هر کس در آن مسجد سوگند دروغ خورد عضوی^۱ ایشان ختل پذیرد؛

قطعه^۲:

چار شهر است عراق از ره تخمین گویند

طول و عرضش صد در صد بود و کم نبود

اصفهان کاهل جهان جمله^۳ مقرر اند بر آن

در اقالیم چو آن شهر معظم نبود

همدان جای شهبان کز قبل آب و هوا

در جهان خوشتر از آن بقعه خرم نبود

= بکسر (مص) باطلاع کسی رساندن. آگاه کردن. داننا کردن؛ ص ۸۸ فرهنگ آموزگار.

(۱) اس: در اصفهان شهر مسجد است هر کس دروغی؛ (۲) اس: عضوی از اعضایی او؛ (۳) ب م: البته قطعه. اصفهان کاهل جهان الخ؛ ع ا: عرضش از خط استوی جا (چار) شهر است عراق الخ؛ اس: چار شهر است عراق الخ؛ (۴) ب م: این بیت ندارد؛ از ع او اس مهیا شده؛ (ه) ب م: «جمله» ندارد از ع امهیا شده.

مذکر احباب

قم به نسبت کم ازین هاست و لیکن او هم
نیک نیک ارچه نباشد بد بدم نبود

معدن مردمی^۱ و کاتب کرم شیخ بلاد
ری بود ری که چوری در همه عالم نبود^۲

خدمت مولانای مذکور مفسر نیکو خصائل و محدث شیرین شمایل بوده
چون^۳ به منطق فصیح و کلام ملیح^۴ تکلم می نموده مخاطب^۵ را بحديث دل می
ربوده مشکوٰۃ^۶ ضمیر منیرش از اشعه لمعات مصابیح^۷ حدیث نبوی پرنور بوده
و حصن حصین خاطر اکسیر تاثیرش^۸ از احیای علوم شریعت مصطفوی معذور^۹

(۱) ب م : مردمی (صن . صفت نسبی) آدمیت . انسانیت - آداب مردم واری
ص ۷۰۹ فرهنگ آموزگار ؛ ع ا : مردمی ، بفتح (ام اسم مصدر) عمل مرد
بودن - مردانگی - نیروی تناسل قوه باه ؛ ص ۷۱ فرهنگ آموزگار ؛ (۲) ع ا :
عالم نبود . . . و مفسر نیکو الخ ؛ اس : مولانا مفسر نیکو الخ ؛ (۳) ب م : هرگاه
که به منطق ؛ ع ا و اس : چون بمنطق فصیح و کلام ملیح کلام می نموده ؛
(۴) ب م : بلیغ ملیح ؛ (۵) ب م : مخاطب بحديث می ربوده ؛ اس : مخاطب را
بحديث دل می ربوده ؛ ع ا : مخاطب را بحديث می ربوده ؛ (۶) مشکوٰۃ مشکات
(۱۱ - اسم آلت) چراغ نور افشان ؛ ص ۷۳۱ فرهنگ آموزگار ؛ (۷) مصابیح -
بفتح ج مصابیح - چراغها . ص ۷۳۱ فرهنگ آموزگار ؛ اس : مصابیح نبوی ؛
(۸) ع ا : نداء تیرش ؛ (۹) اس : الحاق عبارت مستحب است که ابتدای مجلس
حدیث به فرات قرآن باشد و قاری خوش خوان باید و بعد ازان که این حمد
را گوید الحمد لله رب العالمین علی کل حال و الصلوة و السلام الاتمام الاکلان
علی سید المرسلین کما ذکره الذاکرون و کما عقل عن ذکره الغافلون اللهم صلی
علیه و علی آله و سائر النبیین و اللهم وکل سائر الصالحین نهایة تا تنبغی ان تسألم =

مذکر احباب

۱ و مولانا تحصیل علوم در زمان یعقوب بادشاه نموده^۲ بادشاه مذکور از خوش طبعان مشهور^۳ است و پیوسته در میان ایشان و سلطان حسین نورالله مرقد^۴ مرقد^۵ مراسلات و مفاوضات^۶ واقع می شده^۷. میرزا^۸ یعقوب این غزل را به میرزا^۹ فرستاده بود^{۱۰}؛

غزل^{۱۱}:

لشکر کشم ز اشک^{۱۲} و علم بر کشم ز آه

خواهم گرفت روی زمین را بسدین میاه

= السائلون و مستحب است که ثنا گوید بر شیخ وقت خود روایت کردن حدیث از وی و هر گاه که خواهد به مجالس حدیث حاضر شود باید که ابتدا بامام مالک کند و باید که در راه حدیث نگوید و به سرعت حدیث نگوید و استاده حدیث نگوید و آواز بلند نکند و مستحب است که اقبال نماید به همه حاضران و شمرده و آهسته گوید بر وجهی که همه او را دریابند.

(۱) ب م : معمور و تحصیل علوم ؛ ع ا : معمور و بادشاه مذکور از خوش طبعان مشهور است و به تحصیل در زمان یعقوب بادشاه نموده میان ایشان الخ ؛ اس : همه او را دریابند و مولانا تحصیل علوم الخ ؛ (۲) ب م و ع ا : نموده ؛ اس : نموده بود ؛ (۳) ب م : مقرر و مشهور ؛ ع ا و اس : مشهور ؛ (۴) ع ا و اس : میان ایشان ؛ ب م : و پیوسته در میان ایشان و سلطان حسین میرزا ؛ (۵) ب م : سلطان حسین میرزا ؛ ع ا و اس : سلطان حسین ؛ (۶) ع ا : مرقد ؛ اس : مضجع ؛ ب م : مرقد هما ؛ (۷) مفاوضات (جمع) سخنان سودمند ص ۷۵۲ فرهنگ آموزگار ؛ (۸) ع ا : می شده ؛ اس : شده ؛ ب م : می شده است ؛ (۹) ب م : و سلطان یعقوب ؛ ع ا و اس : شده میرزا یعقوب ؛ (۱۰) اس : به سلطان ؛ ع ا و ب م : به میرزا ؛ (۱۱) ب م و ع ا : فرستاده ؛ اس : فرستاده بود ؛ (۱۲) ع ا : بیت ؛ اس : سه ؛ ب م : غزل ؛ (۱۳) ب م : برابر علم ز آه.

بند کمر کشیده ام از شاه مصریان
 قیصر مراست چاکر و ایزد^۱ مرا پناه
 شاه هرات چون ز دل و جان محب ما است
 خواهم زدن به ملک سمرقند بارگاه
 سلطان^۲ لار اگر قدم از حد برون نهد
 ملکش به ضرب تیغ سیاست کنم تپناه
 شاه جرون و خسرو هندوستان اگر
 پیچند سر ز طاعت ما روی شان سپناه
 یعقوب وار منتظر روی یوسفم
 هستم غلام مهدی و مستم ز جام شاه
 ظاهرا خاطر شریف میرزا ازین^۳ سخنان خوش نیامده و این غزل در
 جواب گفته اند:

غزل:

این تاج و تخت را که به من داده است اله
 خضر است رهبر من^۴ و ایزد مرا پناه
 هستم بسان رستم دستان بروز جنگ
 و ز زال دهر^۵ باک ندارم بسر شاه

(۱) ب م: این دم مرا پناه؛ (۲) ع ا: سلطان بیار الخ؛ (۳) ع ا: این شعر
 «شاه جرون و خسرو الخ» ندارد؛ (۴) ب م: این؛ ع ا: ازین؛
 (۵) ب م: است؛ ع ا: اندیبت؛ (۶) ب م: رهبر من او ایزد؛ ع ا: خضر
 است همزه من و ایزد؛ (۷) ب م: زال هیچ؛ ع ا: زال دهر.

مذکر احباب

اخراج تمام لشکر یعقوب می شود
صبحی که می برند گدایان ز خانقاه
اگر چند تاج و تخت ترا در نگین بود
در هیچ کس بچشم حقارت مکن نگاه
خواهی عراق^۲ و پارس میسر شود حسین
افتاده باش در ره ایزد چو خاک راه

جناب مولانا عبدالرزاق در تاریخ خود نوشته که عالیجاه ارشاد^۳ دستگاه
حضرت خواجه ناصرالدین عبدالله^۴ طیب الله ثراه به جهت امرای^۵ سمرقند
که بی^۶ رخصت از هری آمده بودند بخدمت^۷ عارف نامی مولانا عبدالرحمن
جای قدس السره^۸ السامی نوشته اند که به عرض حضرت میرزا^۹ رسانیده
کوچمهای ایشان را فرستند و کسی^{۱۰} مانع نشود چون جناب مولوی

(۱) ع: این شعر ندارد؛ (۲) ع: این شعر ندارد؛ (۳) ع: خواهی که ملک فارس
میسر شود حسین؛ (۴) ع: عالیجاه ارشاد پناه خواجه ناصرالدین الخ؛
اس: که حضرت عالیجاه هدایت پناه حضرت خواجه الخ؛ ب: م: که
عالیجاه ارشاد دستگاه حضرت الخ؛ (۵) ب: م: عبدالله طیب الله ثراه؛
ع: عید الله به جهت امرای سمرقند؛ اس: قدس سره؛ (۶) ب: م: امرای
سمرقند؛ (۷) ع: که بر حصیب از تری آمده بودند؛ ب: م: بی رخصت؛
از هری؛ اس: بی رخصت از هری آمده بودند؛ (۸) ع: به حضرت نامی؛
(۹) ع: او ب: م: السره السامی؛ اس: قدس سره؛ (۱۰) ب: م: و اس: میرزا؛
ع: حضرت اعلی؛ (۱۱) اس: فرستند چون جناب مولوی الخ؛ ب: م: و
اس: و کسی مانع الخ.

مذکر احباب

بحوالی اردو عالی رسیده اند از افواہ شنیده اند^۱ کہ حضرت پادشاه
گردون بارگاہ بزم عشرت باسیاب^۲ مسرت آراستہ^۳ و مطرب نشسته
و ساقی برخاستہ^۴ امراء عظام باستقبال آمده مراسم تعظیم و احترام بہ
تقدیم^۵ رسانیدہ اند و^۶ خدمت مولوی سخنی کہ بود پیغام فرمودہ اند^۷
و غزلی^۸ در بدیہہ گفته در صحبت پادشاه فرستادہ اند و سہ^۹ بیت ازان
غزل درین اوراق ثبت افتاد؛

نظم:

'' نہ زہد آمد مرا مانع ز بزم عشرت اندیشان
غم خود دور می دارم ز بزم عشرت ایشان
بجای کا طلس^{۱۱} شاہی نشاید فرش رہ حاشا
کہ راہ قرب یابد دلچ گرد آلود درویشان

(۱) ع ا: شنیدہ اند کہ بزم عشرت؛ ب م و اس: شنیدہ اند کہ حضرت
پادشاه الخ؛ (۲) ب م: عشرت و اسباب؛ ع ا و اس: باسیاب مسرت؛
(۳) ع ا: آراستہ است مطرب؛ ب م و اس: آراستہ و؛ (۴) ع ا: و؛
ب م و ع ا: برخاستہ امراء الخ؛ (۵) ع ا: بجای آوردند؛ ب م و اس:
بہ تقدیم رسانیدہ اند؛ (۶) ع ا: بجا آوردند خدمت الخ؛ ب م و اس:
و خدمت؛ (۷) ع ا: فرمود؛ ب م و اس: فرمودہ اند؛ (۸) ع ا: غزلی
در خدمت فرستادہ مراجعت نمود بیت؛ اس: غزلی در صحبت امرا فرستادہ
و ازان غزل الخ؛ ب م: غزلی در بدیہہ... اند؛ (۹) اس: و ازان
غزل سہ بیت ثبت شد؛ ع ا: مراجعت نمود بیت؛ ب م: سہ بیت ازان...
افتاد نظم؛ (۱۰) ع ا: ز زہد؛ (۱۱) ع ا: کا طلس شاہان نشاید.

نیندیشم^۱ دعای بیش ازین آن^۲ شاه محبوبان را

مبادا هیچ گنه آسب^۳ از کید بد اندیشان

چون این در شاهوار^۴ از دریای طبع گوهر نثار آن عالی مقدار به مجلس

همایون آن^۵ بادشاه خورشید جبین جمشید آئین^۶ رسید^۷ مثل گل صد

برگ بصد نشاط^۸ بطریق انبساط خندیده و از آنجا که طبع سحر انگیز

و^۹ ذهن رنگ آمیز آنحضرت است تمام^{۱۰} غزل را جواب گفته به^{۱۱} مجلس

عالی جناب^{۱۲} مولوی ارسال نمود^{۱۳} و ازان غزل نیز سه بیت تحریر^{۱۴} یافت:

نظم:

نشاید جمعی را گفت بزم عشرت اندیشان

که نبود پرتو رویت^{۱۵} به بزم عشرت ایشان

بجز تشویش نبود تخت^{۱۶} و تاج و اطلس شاهی

خوشا کنج فراق و دلق گرد آلود درویشان

(۱) ب م و ع ا: نیندیشم الخ؛ ا س: نمی داتم؛ (۲) اس: کان؛ (۳) ع ا:

آسب؛ ب م و اس: آسب؛ (۴) ب م: از بحر طبع گوهر نثار آن عالی مقدار؛

ع ا: از دریای گوهر بار آن الطف انام و اشرف امام؛ اس: از دریای طبع

گوهر نثار آن شرف انام؛ (۵) ع ا: همایون بادشاه خورشید الخ؛ اس: چنین؛

جمشید آئین؛ (۶) ع ا: رسید و مثل؛ اس: رسیده؛ (۷) ع ا: نشاط خندید؛

اس: نشاط شگفته؛ (۸) ب م: سحر انگیز و رنگ آمیز؛ ع ا: ذهن رنگ

آمیز؛ (۹) ب م: آن غزل را بدیده جواب گفته؛ ع ا و اس: تمام غزل

را جواب گفته؛ (۱۰) ب م: و به مجلس؛ (۱۱) ع ا و اس: عالی جناب؛

ب م: عالی خدمت مولوی؛ (۱۲) ب م: ارسال نموده است؛ اس: فرستاده

اند؛ (۱۳) اس: ثبت افتاده؛ ع ا: ارسال نمود بیت: نشاید گفت جمعی را

السیخ؛ (۱۴) ع ا: رویت؛ (۱۵) ع ا: تخت و جاه و اطلسی شاهی.

مذکر احباب

حسینی وار از پیرمغان خواهم قدح نوشد^۱
ز درد جام جامی باده لعل جگر ریشان
تیمنا پاره از عبارات^۲ حضرت ملا آورده شد یعقوب^۳ پادشاه ما بین
بیست و سه سالگی فوت نموده .

بیت^۴ :

عمر آن خسرو بلند جناب بود در عشر سیومین^۵ شباب
مولانا بنائی مدتی در خدمت یعقوب پادشاه می بوده و بسه مدحتش^۶
مشغولی می نموده کتابی باغ ارم در بیان احوال پادشاه مرحوم تصنیف
کرده و آیات ازان کتاب ست که در وصف خزینه گفته است .

مثنوی :

به درهایش ز سیم موج زنان راست چون آستین سیم تنان
لعلها داشت بی بها هر یک یکی از لعلها بود بکراک^۸

(۱) ب م : باشد ؛ حاشیه نوشد ؛ (۲) اس : واردات حضرت ملا را آورده
شد ؛ ع ا : آورده شده ؛ (۳) ب م : و حضرت یعقوب پادشاه ما بین بیست
و سه سالگی فوت شد ؛ ع ا : شاه یعقوب پادشاه ما بین بیست و سی فوت نموده
بیت ؛ اس : شد در سال هشتصد و نود و شش یعقوب پادشاه ما بین بیست و سه
فوت نموده ؛ (۴) ع ا : بیت عمر آن الخ ؛ اس : شاه یعقوب آنکه
الخ ؛ اس : این عبارت « عمر آن ... شاه یعقوب » ندارد ؛ ب م : تاریخ
عمر آن الخ ؛ (۵) ع ا : عشر سیمین ز شباب ؛ (۶) ع ا و اس این عبارت
« مولانا بنائی ... حیرانش » ندارد ؛ از ب م میباشند ؛ (۷) ب م : مدحش ؛
مدحتش مصحح ؛ (۸) بکراک غالباً اسم تصغیر از بکر بکسر (صحیح . صفت حقیقی)
با کره (ک . کنایه) تازه . نوظهور دست نخورده ؛ ص ۱۴۴ فرهنگ آموزگار .

بود فسیروزها فراوانش چرخ فسیروز گشته حیرانش
تاریخ فوت آن^۱ بادشاه را چنین گفته ؛

نظم :

شاه یعقوب آنکه شاهانش همه چاکر شدند و وی^۲ خسرو
بود کیخسرو زمانه خویش رفت و تاریخ مانسد کیخسرو
و کیفیت انتقالش این چنین منقول است که والده اش بواسطه آنکه
یوسف را که برادر کبیر سلطان یعقوب بوده^۳ بیشتر دوست می داشته^۴؛
و خواسته که او نیز چند گاهی پادشاه باشد بنا برین شربت مسموم
ساخته^۵ به یعقوب داده و او سور^۶ خود را به یوسف فرستاده و او
نا دانسته خورده بمادر داده و مادر بحکم ” اذا جاء القضاء عمی البصر “
چشم از حیات پوشیده و به مضمون این نظم که ، ع :

(۱) ع ا : یعقوب بادشاه را مولانا هلالی چنین گفته تاریخ شاه یعقوب آنکه
شاهانش الخ ؛ اس : ما بین بیست و سه فوت نموده شاه یعقوب آنکه الخ ؛
ب م : آن بادشاه را چنین گفته نظم م ؛ (۲) ع ا : او خسرو ؛ (۳) ع ا :
است ؛ ب م و اس : بوده ؛ (۴) اس : داشته ؛ ب م و اس : می داشته ؛
(۵) ع ا و اس این عبارت « و خواسته که ... ساخته » ندارد از ب م مهیا شده ؛
(۶) ع ا : دوست می داشته شربت مسموم را به یعقوب داده و او شور خود
را به یوسف فرستاده و او نا دانسته خورده بمادر داده و مادر بحکم الخ ؛ اس :
دوست داشته شربت مسموم را به یعقوب داده و او شور خود به یوسف
فرستاده و او دانسته خورده و مادر بحکم الخ ؛ ب م : مسموم ساخته و یعقوب
فرستاده و او شور خود را به یوسف داده و او نا دانسته خورده بمادر داده
و او بحکم الخ ؛ (۷) مصحح : سور بر وزن شور . بضم اول و سکون همزه هم در
عربی نیم خورده و پس مانده اطعمه و اشربه را گویند ؛ برهان قاطع ص ۶۷۶ .

هر آن شربت که نوشانی به نوشی

به فراموشی آن شربت مسموم را نوشیده و مولانا بنائی در مرثیه ایشان^۱ گفته:

بیت:

نه از یوسف نشان دیدم نه از یعقوب آثاری

عزیزان یوسف از گم چه شد یعقوب^۲ را باری

و جناب خواجه^۳ مولانا تصانیف بسیار دارند و^۴ تفسیر نیکو که بزبان

فارسی به جهت تیسیر نوشته اند که ینابیع^۵ علوم است و کتب احادیث^۶

را شرح گردانیده^۷ و اکثر محدثین از^۸ تلامذه ایشان انسد و محاکمه

(۱) اس: چنین ع؛ (۲) ع: درین جا احوال بنائی دارد: و مولانا بنائی مدتی

در ملازمت یعقوب بادشاه بوده و کتابی در مدح بادشاه تصنیف کرده و باغ

ارم نام نهاده و این بیت از آن کتاب است بیت:

سبزه نه چرخ می متعلق زنت از تو شد دانه یاب و بیضه فکن

و این نظم در وصف خزینة بادشاه گفته نظم:

لعلها داشت بی بها هر یک یکی از لعلهای او بو کرک

بود فیروزه فراونش چرخ فیروزه گشته خیرانش

و جناب خواجه مولانا الخ؛ بؤک مصحح: به عربی عسی و اعل گویند ص ۲۱۲ پرهان

قاطع؛ (۳) ب م: و جناب مولانای مذکور را تصانیف بسیار است؛ (۴) ب م:

جملة تفسیر؛ ع: دارند و تفسیر الخ؛ (۵) ب م: ینابیع مصحح در اصل ینابیع

(ج) ینبوع (بفتح)؛ (ینبوع حکمت) سر چشمه ها - سر منشاها ص ۸۸۰ فرهنگ

آموزگار؛ ع: منابع؟ در اصل منابع بفتح (ج) منبع - ریشه ها - سر چشمه ها

حوش گاه ها ص ۷۷۰ فرهنگ آموزگار؛ (۶) ب م: حدیث مشرح؛ (۷) اس:

مشرح گردانیده اند؛ (۸) ب م: محدثین ماوراء النهر از تلامذه اویند.

نیکو میان اهل سنت و بدعت^۱ کرده اند^۲ و در آن سبب رساله مفید ترتیب نموده و^۳ به درویشی اشتغال نموده؛ بکلمات^۴ "حسبی ربی^۵ جل الله ما فی قلبی الا الله^۶" را بطریق جهریه مداومت می نموده اند^۷ و بی اشرافی^۸ نه بوده^۹ اند این^{۱۰} فقیر هنوز در^{۱۱} حکم عدم بوده که صالحه در^{۱۲} واقعه دیده که می گویند^{۱۳} نام حضرت خواجه بزرگوار را به فرزند خود بگذار و بعد از تولد فقیر جناب خواجه مولانا برسم تهنیت آمده اند و والد^{۱۴} این فقیر کینه را به^{۱۵} نیازمندی پیش ایشان آورده^{۱۶} خواجه فقیر^{۱۷} را بهاء الدین حسن نام کرده^{۱۸} و این قطعه را گفته^{۱۹} به ید شریف خود نوشته اند^{۲۰} و آن^{۲۱} خط مدتی نزد^{۲۲} فقیر بود؛

- (۱) ب م : و اهل بدعت کرده ؛ (۲) ع ا : این عبارت " و در آن سبب ...
 نموده " ندارد ؛ از ب م مهیا شده ؛ (۳) ع ا و اس : نموده بدرویشی ، (۴) ب م :
 اشتغال تمام داشته و بکلمات تامات حسبی الخ ؛ ع ا و اس : بکلمات حسبی ؛
 (۵) ع ا : حسبی ربی ما فی قلبی الا الله ؛ (۶) ب م : غیر الله ؛ و برحاشیه : الا الله ؛
 (۷) ب م : می نموده ؛ ع ا و اس : نموده اند ؛ (۸) ع ا : اشرافی ، اشرافی
 (صن . صفت نسبتی) باجاه و جلال . بادم و دستگاہ اعیانی ؛ (۹) ب م : نه
 بوده ؛ ع ا و اس : بوده اند ؛ (۱۰) ع ا : فقیر ، « این » ندارد ؛ ب م : این فقیر ؛
 (۱۱) ب م : درو ؛ مصحح در ؛ (۱۲) ع ا : می گویند که نام ؛ (۱۳) ب م :
 والدین فقیر کینه ؛ ع ا : والد فقیر این کینه را ؛ اس : والد این کینه را ؛
 (۱۴) ب م : بطریق نیازمندی پیش آورده ؛ ع ا و اس : نیازمندی ؛ (۱۵) ب م و ع ا :
 آورده ؛ اس : اند ؛ (۱۶) ع ا : و ایشان فقیر را ؛ (۱۷) ب م : نهاده ؛ اس :
 نام کرده ؛ (۱۸) ب م : این قطعه گفته ؛ ع ا : را گفته ؛ اس : قطعه را به ید
 شریف ؛ (۱۹) ب م : اند ؛ (۲۰) ع ا : و مدتی آن مسوده در فقیر بود ؛ اس :
 آن خط در دست فقیر بود ؛ (۲۱) ب م : در نزد فقیر ؛ مصحح نزد .

مذکر احباب

قطعه:

خواجه حسن نقد دل پادشاه^۱ خواجه بها دین^۱ کنش نام من
ثانی آن خواجه ابرار باد^۱ انبته الله نباتا حسن
اشعار دلفریب^۱ بسیار دارد و در همه فنون شعر سخن کرده^۲ و این^۳ قطعه
را بسیار خوب و مرغوب گفته اند^۴؛

قطعه^۵:

خوش است صحبت قطب زمانه شیخ حسین

اگر بهم برسیم^۶ عزم اجتماع کند

رویم و جد کنان هر دو وجه خوش باشد

که ما حدیث بخوانیم و او سماع کند

^۷ و آیات مطابّه آمیز^۸ دارد گویند^۹ وقتی که اختیار در خانه جامی نیک
سلطان را بر صدارت^{۱۰} فقیر افزوده اند نواب بی طاقت شده از^{۱۱} خود

(۱) ع: ا: خواجه بهاء الدین؛ (۲) ع: ا: دلفریب ایشان بسیار است؛ (۳) ع: ا:
کرده اند؛ (۴) اس: و این قطعه را به تقریب شیخ خوارزمی بغایت مرغوب
گفته اند؛ (۵) ب: م: نظم؛ ع: ا: قطعه؛ اس: ه:؛ (۶) ب: م: برسیم؛ از ع: ا:
و اس: تقابل حذف شده لاچار مصحح بدین طور ظن کرده: بهم برسیم؛ بهم
رساندن (مص ك كناية): دو نفر را بهم نزدیک کردن. گرد آوردن (حضور
بهم رسانید)؛ (۷) ع: ا: این عبارت «و آیات... گفتنی است» ندارد، ب: م
و اس: دارند؛ (۸) اس: آمیز مزاج انگیز دارند؛ (۹) اس: دارند وقتی
که حضرت جامی نیک سلطان نور الله مرقدہ اختیار در خانه خود را بر صدارت فقیر
الخ؛ (۱۰) ب: م: صدارت والا فقیر؛ (۱۱) اس: پُشده رفته اند؛ ب: م: از خود.

مذکر احباب

رفته اند بدان تقریب^۱ خواجه مولانا این نظم را فرموده اند .

بیت :

قاسم و حاجی شد و عبد الولی^۲ هم رفتی است

لا تثن^۳ الا ثلث بهر اینها گفتی است

مرقد منورش^۴ در خیابانست^۵ والد فقیر در مرثیه ایشان چنین گفته اند :

بخدمت خاک عجب دری افتاد

که ما بروز قیامت ز کف نخواهد داد

ذکر جمیل سیف العلماء^۶ مولانا کمال الدین ابراهیم شروانی

قدوة الفضلا و العلماء بوده^۷ مدتی در^۸ بلدة فاخرة بخارا^۹ بدرس مشغولی

می نموده^{۱۰} و بدار السلطنت سمرقند رفته^{۱۱} بعلماء و فضلاء ملاقات کرده^{۱۲}

(۱) اس : تقریب این بیت واقع شده ؛ ب م : تقریب خواجه مولانا .. فرموده

اند بیت ؛ (۲) اس : عبد العلی ؛ ب م : عبد الولی ؛ (۳) اس : لا تثن الا ثلث

بهر اینها گفتی است ؛ (۴) ع ا : معطرش ؛ (۵) ب م : والد فقیر مرثیه گفته اند

از برای خدمت خواجه مولانا و مطلعش اینست ؛ ع ا : خیابانست ذکر ؛

این عبارت ندارد ؛ این عبارت « والد فقیر ... گفته اند » از اس مهیا شده ؛

(۶) ب م : مولانا شرف الدین ابراهیم شروانی ؛ ع ا : سیف العلماء مولانا

کمال الدین شروانی ؛ اس : سیف العلماء مولانا کمال الدین ابراهیم شروانی ؛

(۷) ب م : خدمت مولانا مذکور ؛ (۸) اس : است ؛ (۹) ب م : و در ؛

(۱۰) ب م : بخارا مدتی ؛ (۱۱) اس : می نموده ؛ (۱۲) ب م : رفته و با کابر آنجا از

علماء ؛ (۱۳) ع ا : کرده بعده به بخارا .

مذکر احباب

و طالبان در صحبتش استفاده علوم نموده اند و باز به بخارا مراجعت فرموده^۱ و طلاب از خوان افاده^۲ پر فائده اش مستفید بوده اند و جمعی از شاگردان رشیدش به مرتبه^۳ مولویت رسیده اند و^۴ مشهور است که در ایجاز^۵ سخن مولانا بی مثل بوده و تصانیف لطیفش به یادگار مانده و چنان منقول است که در کبر سن به حفظ کلام ملك علام اهتمام^۶ تمام داشته و باوجود کثرت^۷ درس بشعر بجهت انشراح قلب توجهی می نمود^۸ و اشعار نیکو دارد و این مطلع^۹ از کلام بلاغت نظام^{۱۰} اوست :

بیت :

مهر^۱ و محبت تو که مهر جبین ماست

سرمایه سعادت دنیا و دین ماست

در جوار مزار فیض آثار خواجه بزرگوار مدفون است^{۱۱} .

- (۱) ب م : فرموده اند ؛ (۲) ب م : به مولویت ؛ (۳) اس : و چنان مشهور است ؛
(۴) ع ا : ایجاد سخن ؛ مصحح : ایجاد (مص) بوجود آوردن ؛ ص ۱۱۲ فرهنگ
آموزگار ؛ ایجاز (مص) کوتاه کردن سخن ؛ مختصر کردن سخن ؛ موجز
کردن ؛ (۵) ب م : تمام تمام داشته ؛ ع ا : اهتمام داشته ؛ (۶) ب م : اشتغال
درس بشعر نیز جهت انشراح الخ ؛ (۷) ب م : می نموده و این مطلع از کلام ؛
(۸) ع ا : و این مطلع از گفتار الخ ؛ (۹) ع ا : بلاغت آثار ؛ (۱۰) ع ا :
مهر محبت ؛ (۱۱) ب م : رحمة علیه .

ذکر جمیل صاحب فضل جلی خواجه محمد افضلی

صدر^۱ معلم عبیدالله خان بوده باوجود^۲ مستی^۳ جاه^۴ امر^۵ تا ملائم کم صادر می شده^۶ گویا طبع سلیمش مصدر افعال حمیده و ابواب پسندیده بود^۷ و در اکثر علوم شروعی^۸ داشته^۹ و خود را از هیچ فضیلتی خالی نمی گذاشته و در علم هیئت صاحب وقوف بوده و خدمت مولانا محمد مرید نور مرقدہ در تفاضل^{۱۰} قوس اللیل و قوس النهار که علامه قوشچی ضعف تبدیل النهار قرار داده نوشته است^{۱۱} که مولانا خواجه محمد ضعف^{۱۲} ضعیف اثبات نموده چون^{۱۳} فقیر شبیه^{۱۴} را بخط استاد خود دید مزید اعتقاد گردید و^{۱۵} بعد از تأمل ظاهر شد که در^{۱۶} صورت مغالطه بوده آن هم سبب انشراح صدر گردید^{۱۷} (رب اشرح لی صدری و یسر لی امری^{۱۸}) و در شعر^{۱۹} افضلی تخلص می نموده به واسطه نسبت اولادی حضرت

(۱) اس: مولانا خواجه محمد صدر و صدر معلم عبیدالله خان؛ (۲) ب م: و باوجود؛ (۳) ع ا: باوجود جاه و منزلت از و امر تا ملائم؛ (۴) ب م: امور تا ملائم؛ (۵) ع ا: می شده؛ (۶) ع ا: بوده؛ (۷) ب م و ع ا و اس: شروعی، حاشیه در ب م: شروعی؛ (۸) ع ا: داشته خود را؛ (۹) مصحح: تفاضل بضم ضاد (مص) از یک دیگر فزون آمدن. زیاده آمدن. اضافه داشتن. ص ۲۱۸ فرهنگ آموزگار؛ (۱۰) ع ا: نوشته که؛ (۱۱) ضعف بکسر (صح. صفت حقیقی) دو برابر دو چندان؛ (۱۲) ب م: و چون؛ (۱۳) مصحح شبیه بفتح (صح) مانند - یک جور - مثل هم، شبیه، بضم و فتح ه (ا) پوشیدگی ابهام. شک. بد فهمی. بد گمانی (۴۶۸ فرهنگ آموزگار)؛ (۱۴) ع ا: گردید بعد از؛ (۱۵) ع ا: شد که مغالطه بوده؛ (۱۶) ع ا: شد؛ (۱۷) سوره طه؛ (۱۸) ب م: در شعر.

مذکر احباب

صدیق اکبر رضی الله عنه و این مطلع رنگین از سخنان^۱ نمسکین اوست^۲

مطلع^۳:

بده شاقی بدور گل شراب ارخوانی را

غنیمت دان بهار عمر و ایام جوانی را

بعد از عزل^۴ در^۵ بخارا گوشه^۶ اختیار نموده و ودیعت حیات سپرده؛

نظم:

منه پامنصبی را در میانه که عزل^۷ و نصب را کردی نشانه

ز منصب روی در بی منصبی نه که از هر منصبی بی منصبی به

مرقدش^۸ در فتح آباد واقع است .

ذکر جمیل مولانا فانی بخاری

بسیار فاضل بوده در شعر پر زور^۹ و بدقت طبع مشهور است^{۱۰} ذهن مشکل

کشایش در گفتن و شکافتن معما بی بدل و اشعار مشکله اش در السنه شعرا

مذکور بمثل^{۱۱} جواهر سخنانش نزد صرافان معانی^{۱۲} قیمتی دارد و به جهت

طبع آزمائی این رباعی مع^{۱۳} مستزاد را نیکو^{۱۴} گفته؛

(۱) ب م : گفتار؛ (۲) ع ا : است؛ (۳) ع ا : نظم؛ (۴) ب م و اس : عزل؛ ع ا :

عزل؛ (۵) ب م : رخت عمر بگوشه^۶ برده؛ ع ا : در بخارا گوشه^۶ اختیار نموده؛

اس : گوشه در بخارا اختیار نموده؛ (۶) ب م : که تیر عزل؛ ع ا : عزل؛ (۷) مرقد

منورش در فتح آباد است؛ (۸) ب م : است؛ (۹) ب م «است» نه دارد؛ (۱۰) اس :

مشهور و مثل؛ (۱۱) ب م : معانی و سیاحتی عالم نکته دانی قدری و قیمتی دارد؛

ع ا : قیمتی؛ (۱۲) ع ا : رباعی مستزاد را؛ (۱۳) ب م : را گفته؛ اس : نیکو.

مذکر احباب

رباعی:

وی در دلم آن بد خو مهرش افزود آری از جان
سوی دلم آن نیکو رخساره کشود بی شک و گمان
غیر دلم آن دلجو باکس نمود آن رخ پنهان
فانی آخر از تو دل را بر بود بنگر بچه سان

۲ اگر مستزاد آخر را با مصراع اول و مستزاد اول را با مصراع دوم و مستزاد دوم را با مصراع سیم و مستزاد سیم را با مصراع چهارم ضم کنند ایضا رباعی مستزاد حاصل می شود چنانکه در لفظ و معنی ز هیچ خللی و نقصانی نباشد و هو هذا ۴

رباعی ۳:

بنگر بچه سان دی در دلم آن بد خو مهرش افزود
آری از جان سوی دلم آن نیکو رخساره کشود

(۱) ع: ا: بنان؛ (۲) اس: اگر مستزاد آخر را با مصراع دوم و مستزاد دوم و مستزاد دوم را با مصراع سیم و مستزاد سیم را با مصراع چهارم؛ ع: ا: اگر مستزاد مصراع دوم دوم را - سیم - سیم - کنند رباعی مستزاد حاصل آید رباعی؛ (۳) از ع: اممیا شده؛ ب: م: رباعی

بنگر به جهان دی در دلم آن خو مهرش افزود آری از جان
سوی دلم آن نیکو رخساره کشود بی شک و گمان
غیر دلم آن دلجو باکس نمود آن رخ پنهان
فانی آخر از تو دل را بر بود (۴)

مذکر احباب

بی شک و گمان غیر دلم آن دلبو با کس ننمود
 آن رخ پنهان فانی آخر از تو دل را بر بود
 می گویند که از هر مصرع^۱ این رباعی اسمی بطریق معما^۲ بیرون می آید
 و چون گفتن این^۳ چنین اشعار متعدد^۴ است و^۵ خالی از اشکالی نیست
 اگر در بعضی^۶ مسامحه واقع شده باشد بدان^۷ ملتفت نباید گشت^۸ فقیر
 این^۹ رباعی را از قصیده مصنوعی که مطلعش اینست بر آورده؛ مطلع:
 می کند حلقه شده بر سردست تو گمان^{۱۰} حلقه^{۱۱} حکم تو در گوش همه پادشهان
 و به تحلیل و ترکیب مشتمل نموده قریب بیست نوع ترکیب می توان نمود.

رباعی:

خواهم نظری^{۱۲} پنهان بر روی^{۱۳} نگار با چشم پر آب
 از^{۱۴} منعم بر خوان در مجلس یاز^{۱۵} با جسم کباب
 دارم طلب افغان مانند هزار^{۱۶} با چنگ و ریاب
 اشک^{۱۷} شفق ریزان چون دانه آوار در بزم شراب

- (۱) ع ا: مصرعی اسمی بطریق معما ازین رباعی می بر آید؛ (۲) اس: تعمیمه؛
 (۳) ب م: گفتن چنین؛ اس: این چنین؛ (۴) ب م: معتبر است؛ ع ا: متعدد
 است اگر بعضی الخ؛ (۵) ب م: و خالی از اشکالی نیست؛ (۶) ب م: بعضی
 از محال؛ (۷) ب م: باشد ملتفت؛ (۸) ع ا: شده؛ اس: نباید گفت؛ (۹) اس:
 این نوع رباعی را از قصیده که مطلعش اینست بطریق مصنوعی بر آورده؛ ع ا:
 آورده بیت؛ (۱۰) ب م: گمان؛ (۱۱) ب م: حلقه در حکم تو؛ (۱۲) ع ا:
 نظر؛ (۱۳) ب م: در روی؛ (۱۴) ب م: آرم بعمی؛ ع ا: آرم معم؛ (۱۵) ع ا:
 مجلس ما (۱۶) ع ا: هزار ایزا مانده آوار؛ (۱۷) ب م: اشکم.

مذکر اجباب

چون مستزاد چهارم را با مصراع اول وصل کرده شود به تحلیل و ترکیب مصراع اول رباعی ثانی حاصل شود^۲ و^۳ باقی را بدین قیاس می باید کرد؛

رباعی :

در بزم شراب خواهم نظری پنهان بر روی نگار
با چشم بر آب از منعم بر خوان در مجلس یار
با جسم کباب دارم طلب افغان مانند هزار
با چنگ و رباب اشک شفق ریزان چون دانه افار

۴ و ابیات مشکله ازین قصیده بطریق مصنوع بر آورده شده و يك رباعی مخترع از مولانا لطف الله نیشابوری^۵ است که در هر مصراعی یکی^۶ از گلهما و یکی از لفظ پری روزی و امروز و فردا یکی از اسلحه و یکی از جواهر و یکی از عناصر را ملایم گشته و مولانا سیمی^۷ که صاحب این بیت است :

نظم :

يك روز به مدح شاه پاکیزه سرشت
سیمی دو هزار بیت را گفت و نوشت

(۱) ب م : باول مصراع این رباعی ؛ (۲) ب م : می گردد ؛ (۳) اس : و آنچه از مصراع اول می ماند مستزاد بآن مصراع می گردد باقی را برین قیاس باید کرد ؛ (۴) ع ا : این عبارت طویل از « و ابیات مشکله » تا « پدر پدر خود را » ندارد ؛ (۵) ب م : لطف الله است ؛ (۶) اس : یکی از عناصر و یکی از جواهر و یکی از ریاحین و یکی از اشجار را ملایم گشته ؛ (۷) اس : یکی از شاعران پر زور است و قائل این بیت است که سه .

مذکر احباب

شش فکر کرده و آخر الامر در جواب آن^۱ بعجز^۲ معترف شده
و هو هذا؛

رباعی:

گل داد پریر^۳ درغ^۴ فیروزه به باد دی جوش لعل لاله بر خاک افتاد
داد آب^۵ سین خنجر مینا امروز یاقوت سنان آتش نیلوفر باد
هر چند که مصراع چهارم بی دغدغه نیست^۶ اما بسیار خوب واقع شده
و فی تتبعه؛

رباعی:

گل درغ^۷ زمردی پریر^۸ آتش داد
دی غنچه بخاک خود فسیرده نهاد
سن بده آب تیغ الماس امروز
چون جوش لعل لاله فرداست به باد

(۱) اس : او ؛ (۲) بعجز اعتراف آورده و رباعی اینست ؛ (۳) پریر بر وزن
حریر روز پیش از دیروز باشد که روز حال امروز سیم است ، پریر با تحتانی
مجهول بر وزن مویر سبزه که در کنار جوی رودخانه و تالاب و جای که آب
بسیار باشد بروید ص ۲۵۴ برهان قاطع مطبوعاتی کبیر ؛ (۴) ب م : درغ ؛
اس ندارد ؛ مصحح : دراصل درغ بر وزن برق بندی که گویند که در پیش آب
بندند ص ۴۸۲ مطبوعاتی کبیر ؛ (۵) ب م : اب ؛ اس ندارد ؛ مصحح : آب ؛
(۶) ب م : اینست ؛ مصحح : نیست ؛ (۷) ب م : درغ ؛ مصحح : درغ ، درغ
بکسر (۱) ذره . تن پوش جنگی ص ۳۴۱ فرهنگ آموزگار (برهان ندارد) ؛
(۸) پریر فرهنگ آهوز ندارد بلکه پریروز .

و مولانا در وجه معاش بی بضاعت بوده یکی کهنه دستار^۱ به مشقت بسیار بدست^۲ آورده و در بیرون شهر آن را شسته بود^۳ که ناگاه باد دست^۴ بردی نموده و دستار را ربوده چون نظر بر آن گماشته باد خاک را در چشم او^۵ انباشته ملا سر برهنه روی به ره نهاده حاکم^۶ از آن حال واقف شده^۷ است و فرموده که بدره زر بر بالای پیل نهاده که ملا ازان پیل مرور خواهد کرد چون چشم ملا به زر افتد شاید که برگردد و ازان نگذرد چو ملا نزدیک پیل رسید بخاطر گذرانیده که آیا کوران از پیل چگونه می گذرند چشم برهم نهاده از درهم گذشته بی طالعی این طائفه در تحصیل دنیا ظهور تمام دارد. صاحب حیره الفقهاء می گویند که دانشمندی نزد طوغان بیگ^۸ آمده صد من آرد طلب کرده امیر گفت: مسئله می پرسم اگر توفیق رفیق طبع دقیق ملا گشته مسئله مرا به تحقیق جواب گوید هزار من دقیق و سی هزار دینار می دهم از آنجا که ضعف طالع است ملا مسئله را ندانسته^۹ و از درگاه امیر شفیق محروم مراجعت نموده^{۱۰} و آن مسئله این است که شخصی در این^{۱۱}

- (۱) بام: و خدمت ملای مذکور مصراع؛ (۲) اس: کهنه دستاری؛
 (۳) بسیار آورده بیرون شهر؛ (۴) اس: بوده؛ (۵) اس: از دست ملا ربوده
 ملا چون نظر کرده؛ (۶) اس: در چشم انباشته؛ (۷) اس: حاکم شهر ازین حال؛
 (۸) اس: شده فی الحال بدره زر را بد کرده بر سر راه ملا بر پیل که مروری
 نموده گذاشته چون ملا به پیل رسیده بخاطرش خطوط کرده که کوران از پیل
 الخ؛ (۹) اس: طغای بیگ آمده هزار من دقیق و هزار تنکه می دهم؛
 (۱۰) اس: مسئله را جواب گفتن نتوانسته؛ (۱۱) اس: نموده است؛
 (۱۲) اس: شخصی نماند از وی زنی.

مذکر احباب

عالم فانی نماند و از وی زنی و يك برادر^۱ و مادری و پدری و برادر
 زنی ماند همه مال آن^۱ شخص مرده بعد از میراث زن او به برادر
 زن او می رسد و به^۲ برادر پدری و مادری و دختری پدر دختر
 خواسته و پسر مادر آن دختر را و پسر این مرد را پسری شد و آن
 مرد و پسر هر دو نماندند پسر پسر ماند که هم برادر زن اوست زن این
 مرد هشت و يك می برد و هفت اسم دیگر را آن پسر باشد که برادر
 زن است پدر پدر خود را -^۳ در یکی از شروح معانی امیر حسین^۴ به
 تقریبی نوشته که این رباعی مستزاد مذکور را مولانا اهلی شیرازی از^۵
 قصیده مصنوعی که در مدح امیر کبیر علی شیر گفته بیرون^۶ آورده^۷
 و از شعرای هری التماس جواب کرده^۸ کرده گفته است که اگر

(۱) اس: يك برادر پدر و مادری و برادر زن ماند؛ (۲) اس: همه مال
 این شخص بعد از میراث؛ (۳) می رسد و برادری پدر مادری را هیچ
 نمی رسد صورت این مسئله آنست که پدری و پسری بوده باشد و مادری
 و دختری پدر دختر را خواسته پسر مادر را پسر این مرد را پسری شده
 و بعده آن مرد و پسر هر دو نماندند و پسر ماند که برادر زن است زن این
 مرد هشت يك را بر دو هفت اسم دیگر این پسر را باشد که هم نیره؟ و برادر
 زنست پدر پدر خود را؛ (۴) از اینجا ع عبارت دارد: چو دانه انار در یکی
 از شروح الخ؛ (۵) ع: امیر حسین؛ ب م و ع: این رباعی را مولانا اهلی
 الخ؛ (۶) ع: در قصیده؛ (۷) ع: بر آورده؛ (۸) اس: بیرون آورده
 و گفته که اگر قصیده جواب نیابد این رباعی را تتبع کنند در قوت جواب
 قصیده است و آن را نوشته که کسی جواب گفته باشد؛ (۹) ع: جواب کرده
 و گفته که اگر الخ.

قصیده^۱ جواب تواند گفت این رباعی را تتبع کنند^۲ در قوت^۳ جواب
قصیده است و آن را نوشته که^۴ کسی جواب گفته باشد^۵.

ذکر جمیل^۶ مولانا شوقی بخاری

از شعرای مشهور^۷ و از فضلائی پر زور است بدقت طبع موصوف
و بحدت فهم معروف است. ضمیر صواب^۸ نمای^۹ و ذهن عقده کشایش
تحصیل معما را به^{۱۰} طریق تیسیر تکمیل نموده و انتقاد^{۱۱} معانی در نظرش
بر وجه تسهیل بوده اشعار خوب و گفتار مرغوب دارد و^{۱۲} از جمله کلیات
سنجیده و سخنان پسندیده اش این موشح ذو بحرین مستزاد است که از
هر بیت او اسمی بطریق تعمیه بیرون می آید و اگر به مستزاد خوانند
بحری و اگر بی مستزاد ملاحظه نمایند بحر^{۱۳} دیگری گردد:

بابا احمد دل^{۱۴} ما برد بآن لعل میگون "بهر دلداری
فتح الله سری^{۱۵} نیست ما را دل چو شد خون باد^{۱۶} و صد زاری

(۱) ع: قصیده را جواب نتوانند گفت این رباعی الخ؛ (۲) ع: اس: در قوت
جواب قصیده است و آن را نوشته؛ ب: م: عبارت «در قوت الخ» ندارد؛
(۳) ب: م: کنند اما آن را نوشته؛ (۴) ع: ا: کسی که گفته باشد جواب آن؛
(۵) ب: م: است؛ (۶) ع: ا: ذکر مولانا؛ (۷) ب: م: از شعرا مشهور و از فضلا
معتبر است؛ ع: ا: از شعرای مشهور و فضلائی پر زور معتبر؛ اس: از شعرا
مشهور و از فضلائی پر زور است الخ؛ (۸) ع: ا: صواب نما؛ (۹) ع: ا: بوجه
تکمیل نموده؛ (۱۰) ع: ا: و اشعار معانی در نظرش الخ؛ (۱۱) ع: ا: دارد از جمله
اس: دارد و غزل ذو بحرین موشح مذکور اینست؛ (۱۲) ب: م: بحری دیگر؛
ع: ا: بحر دیگر؛ (۱۳) ب: م: او؛ (۱۴) ع: ا: دلداری؛ (۱۵) ب: م: سری؛
اس: سرخی؛ (۱۶) ب: م: رود مرزاد لبش؛ ع: او اس: باد و صد زاری.

مذکر احباب

لبس ز افسون کشاده خویشان را از شکر خانی
 عبدالمومن^۱ روان^۲ باسم اعظم ساخت مقرون از دل آزاری^۳
 عبد العلی^۴ به بنده^۵ زان پری عکس ار نباشد یرغمان^۶ همدم
 ولی چشمش مرا گیرد بافسون با جفا کاری
 خواجه محمد رخس خواهم از یتم غم چه باشد اندرین سودا
 رود گر سر مرا در شکر^۷ بیچون از وفا داری
 میر محمد چومی را دید جان شد مست^۸ حسنش از خار غم
 ولی در خون دل چون خم^۹ شد اکنون از جگر خواری
 باسم محمد^{۱۰} اگر چه محو شد بی^{۱۱} خط تو جان حالتش بنگر
 ازینسانش^{۱۲} مدار از هجر محزون حال اگر یاری
 باسم علی^{۱۳} نگیرد^{۱۴} صورتم کاندر فراق ماه من هرگز

(۱) ب م : عبد المومن ؛ ع ا و اس ندارد ؛ (۲) ب م : روان ؛ (۳) ب م : دل زاری ؛ (۴) ع ا : عبد العلی ؛ ب م ندارد ؛ (۵) ب م : بیننده زان ؛ (۶) ع ا : یرغمان ؛ ب م : یرغمان ، یرغ بفتح اول و ثانی و سکون غین نقطه دار ، بمعنی یراغ است که اسب سواری کرده باشد و آموزده باشد ص ۱۲۳۲ یرهان قاطع مطبوعاتی امیر کبیر ؛ یراغ بفتح اول و سکون غین نقطه دار در آخر ، اسبی را گویند که از بسیاری سواری قابلیت آن پیدا کرده شود که برو سوار شده از جای بجای اینغار کنند یعنی بزودی بروند و بمعنی اتفاق و مصلحت هم به نظر آمده است ؛ ص ۱۲۳۱ یرهان قاطع مطبوعاتی امیر کبیر ؛ یراغ (۱) اسب راه وار و آزموده ص ۸۷۷ فرهنگ آموزگار ؛ (۷) اس : حمد ؛ ب م و ع ا : شکر ؛ (۸) ع ا : مست ؛ (۹) اس : چشم ؛ (۱۰) ب م ندارد ؛ ع ا دارد ؛ (۱۱) اس : پی ؛ (۱۲) ب م : ازین سانش ؛ (۱۳) ب م : ندارد ؛ ع ا دارد ؛ (۱۴) ع ا : نگر در صورتم کاندر فراق .

نمی بینم ز خود جز فعل بجنون من ز بیماری
 باسم شوقی^۱ منم بازاری و فتنه به حشمت دیده دل^۲ داده
 مرا بنگر بدینسان زار و مفتون از دل افکاری
 اگر^۳ شوقی بخواند این موشح حالیه^۴ آن مه
 مرا ره می نماید از حد افزون در غم کاری^۵
 از موشح مضارع اولی^۶ دلبر جانم و از اوائل^۷ مستزاد همین مضارع
 بابا احمد بیرون می آید بطریق تعمیمه و از موشح مضارع آخری^۸ سرور او نم^۹
 و^{۱۰} باین صنعت شعر کم واقع شده^{۱۱} .

ذکر خواجه و الهی^{۱۲} بخاری

از شعرای^{۱۳} مشهور است اشعار سنجیده و گفتار پسندیده اش^{۱۴} بسیار
 است در تخیل معانی دقیقه تتبع آصفی می نماید صاحب دیوان است
 و این غزلش شهرتی دارد؛

(۱) ب م ندارد؛ ع ا: دارد؛ (۲) ب م: دیده دل؛ (۳) ع ا: بخواند؛ اس:
 اگر خواند به شوقی؛ (۴) اس: حالیه؛ ب م و اس: حالیا؛ (ه) اس: کاری؛
 (۶) اس: مضارع اول؛ (۷) اوائل همین مستزاد مضارع؛ (۸) اس: آخر؛
 (۹) ب م: و از اوائل مستزادش بابا احمد حاصل می شود (به تکرار آمده)؛
 (۱۰) اس: سرور و انم باین وقت؛ ب م: و باین صنائع؛ (۱۱) ب م: و الله اعلم؛
 ع ا و اس ندارد؛ (۱۲) ب م: خواجه و الهی بخاری؛ ع ا: ذکر خواجه و الهی
 بخاری؛ اس: خواجه و الهی بخاری؛ (۱۳) ب م: شعرای مشهور؛ (۱۴) ب م:
 پسندیده بسیار دارد و این دو بیت از آن ثبت می گردد نظم؛ ع ا و اس عبارت
 « پسندیده اش... دارد » متفق .

بیت:

درین غم که فلک بیوفائی نکند به دیگری مه من آشنائی نکند
ز شادمانی وصلش هزار غم دارم که ناگه از من مسکین جدائی نکند

ذکر مولانا مجلسی بخاری

ندیم^۱ و مجلس آرا بوده و در قافیه^۲ های تنگ توسن طبعش چو میدان
وسیع تنگ و پوی می^۳ نموده و گوی سخن را به چو گان بلاغت
و فصاحت می ر بوده اشعار خوب و گفتار مرغوب بسی^۴ دارد و قصائدش
بغایت لطیف و غرا^۵ است^۶ قصیده^۷ در مدح بابر بادشاه گفته و در مجلس
همایونش خوانده بخاطر پادشاه رسید که هفت^۸ هزار تنکه زر صله^۹
این قصیده می باید داد در اثنای خواندن قصیده^{۱۰} رباعی هجوی که
چغتائی را کرده اند و میر^{۱۱} محمد صالح بگفتن آن متهم است بخاطر

- (۱) ع او اس : مسکین ؛ ب م : بیدل ؛ (۲) ب م : مولانا مجلسی بخاری ؛ ع ا :
ذکر مولانا ... ؛ (۳) ب م : مرده ؛ (۴) اس : در فوائی تنگ و خش طبعش
چو میدان الخ ؛ (۵) ب م : چون ؛ (۶) ب م : پوی نموده ؛ (۷) ع ا : مرغوب
دارد و فضایلش بسیار است ؛ (۸) غرا بفتح با تشدید (صح) درخشان سفید -
روشن - نیکو - تغرنیکو کار ص ۵۲۳ فرهنگ آموزگار ؛ (۹) ع ا : دارد ؛
(۱۰) ع ا : و قصیده مدح بابر بادشاه گفته در مجلس همایونش می خوانده ؛
(۱۱) اس : که ملا را درس عسکر گاه به هفت هزار تنکه کامران بسازد در اثنای
خواندن قصیده ؛ (۱۲) ع ا : تنکه سیاه قصیده باید داد ؛ (۱۳) ع ا : خواندن
رباعی هجوی که چغتائی را کرده الخ ؛ (۱۴) ب م : امیر .

مذکر احباب

پادشاه رسیده^۱ پرسید که محمد^۲ صالح این^۳ رباعی را به چه تقریب گفته^۴ و ملا خیال کرده که پادشاه را خوش آمده^۵ گفته که قابل^۶ این رباعی فقیر است و محمد صالح کاذب نموده^۷ مزاج شریف پادشاه متغیر شده و می خواسته که بقتل او اشارت کند اما^۸ طرف عفو را مرجح داشته^۹ فرموده که هفت هزار تنگه^{۱۰} زر به جهت سیله^{۱۱} شعر در خاطر افتاده بود به خون بها محسوب گشت^{۱۲} و امر کرده که^{۱۳} اخراج نمایند و مطلع قصیده ایست^{۱۴} :

یبت^{۱۵} :

ساقیا خیز که مشاطه باغ است نسیم دسته آئنه جام کن از ساعد سیم
و این مطلع^{۱۶} نیز بدو منسوب است :

مطلع :

هر زمان گردی ز کوی دوست بر سر می کند

تا کدام افتاده آنجا خاک بر سر می کند

- (۱) ع ا : متهم است پادشاه پرسید که ؛ ب م : رسیده و پرسیده ؛ ا س : رسیده
پرسید ؛ (۲) ع ا : میر محمد صالح ؛ ب م و ا س : محمد صالح ؛ (۳) ب م : تقریب
این رباعی را ؛ (۴) ب م : گفته باشد ؛ (۵) ب م : آمده است که قابل این رباعی ؛
ع ا : خوش آمده گفته ؛ (۶) ب م : قابل این رباعی این فقیر است ؛ ع ا و ا س :
قابل این رباعی فقیر است ؛ (۷) ع ا : کاذب کرده بعد از مزاج پادشاه متغیر
شده خواسته که ؛ (۸) ع ا : کند طرف ؛ ب م : اما طرف ؛ (۹) ب م :
داشته و فرموده ؛ (۱۰) ع ا : تنگه که به جهت سیله شعر در ؛ (۱۱) ب م :
سیله قصیده تو که در الخ ؛ (۱۲) ع ا : محسوب کرده اخراج نمایند ؛ (۱۳) ا س :
ملا را اخراج ؛ (۱۴) ب م : مطلع آن قصیده ؛ (۱۵) ع ا : مطلع ؛ (۱۶) ب م :
مطلع را نیز بملا منسوب ؛ ع ا : این مطلع نیز بدو منسوب می دارند .